

سارای و آستراخان خداوند اردوی آبی و اردوی سفید و خوانین سیبر به میفرماید: «تو کتامیش پسر مرا گشته و پیش تو پناه آورده است. او را بن بسیار و گره آماده جنگ باش.»

این پیام برای تیمور بسیار سودمند بود چه که متصرفات وی تا حدود اردوهای تاتار رسیده و تصادم منافع کشمکش و زد و خورد راحتی مینمود. بعلاوه تیمور تو کتامیش را لازم داشت. چه که وی از خاندان چنگیز بود و تیمور میتواند اسماً او را ایل خسان بخواند و از وجودش استفاده کند. از آن گذشته تیمور کسی نبود که پناهنده خویش را تسلیم نماید.

تیمور در پاسخ فرستاده اوروس گفت: «برو باوروس خان بگو پیام تو رسید تو کتامیش بن پناه آورده من او را تسلیم نمی کنم و آماده جنگ هستم.»

تیمور تو کتامیش را پسر خویش خواند دو قلعه و عده سپاهی در قسمت شمالی بوی داد. و این دو قلعه همان قلعه هائی بود که تیمور از قزل اردو ستانده بود. تیمور پاره لوازم دستگاه سلطنتی مانند پول طلا - اثاث عالی - اسلحه - شتر - چادر - طبل و پرچم هم برای تو کتامیش فراهم ساخت.

تیمور تو کتامیش را مجهز ساخته سر وقت فرمانروایان اردوها فرستاد او هم حمله و هجومی برد. مختصر عده ای دید و مراجعت کرد. تیمور مجدد او را فرستاد و مجدد فرمانروایان اردو او را صدمه زدند و مجروح نمودند. تو کتامیش ناچار سوار بر اسب مشهور تیمور (پسرك قهوه ای رنگ) از رود سیحون گذشت و در بوته زاری پنهان شد. اتفاقاً یکی از سرداران قبایل بارلاس که مأمور بررسی و رسیدگی اوضاع بود تو کتامیش را از آن محل بیرون آورد و نزد تیمور برد. همان موقع گردش جرخ و فلک بفتح تو کتامیش بحرکت درآمد.

اوروس خان مرد و تو کتامیش مدعی وراثت تاج و تخت قزل اردو شد. نیمی از قبایل شمال و عده ای از سرداران تیمور با وی همدست شدند و در نتیجه مزه فتح بکام تو کتامیش خوش آمد. تو کتامیش بی پست جور و ظالم و با تعصب مانند طودن سیاه از سراسر استپ گذشت. شهر سارای واقع در کنار ولگا را صرف نموده مامانسی را از آنجا

بیرون راند .

تو کتامیش از شاهزادگان روس باج و خراج خواست . آنان که دو سال پیش در کنار رود دن تاتارها را شکست داده بودند اکنون میل نداشتند مجدد تسلیم بشوند . تو کتامیش که این را دانست با خون و آتش قدرت خود را بر روسها تحصیل نمود . وی از میان ده هائی که سر راه خویش آتش میزد با شتاب تمام بمسکو رفت آن شهر را محاصره و فتح کرده غارت و قتل هام نمود و شاهزاده فرمانروای مسکو را به خاک سپاه نشانید . سایر شاهزادگان روسیه پسران خود را بعنوان گروگان به شهر سارای نزد تو کتامیش فرستادند و بزرگان جنوا و ونیس برای مذاکرات تجارتنی بآن شهر رو آوردند .

ولی باز چرخ فلک کار خود را کرده ورق برگشت . چون تو کتامیش آنروز که مالک قزل اردو شده بود با تو کتامیش دیروز «پناهنده تیمور» فرق کرد . او عظمت سمرقند را دیده و سراپسرده های مجلل تاتار را مشاهده کرده بود . وی ناگهان بدون خبر برخیزد تیمور برخاست و آن موضوع مهم نیک شناسی را از خاطر برد .

ظاهراً بعضی از سرداران وی او را از این کار منع کرده گفته بودند :
 « کیمک تیمور تو را باینجا رسانید و از کجا که دو باره بکیمک وی محتاج نشوی . »

اما تو کتامیش به پیروزی خویش اطمینان داشت . وی بیشتر از آن روخشمگین بود که تیمور شهر اورگانج متعلق بقزل اردو را در تصرف داشت . تو کتامیش با تدابیر و احتیاط های لازم و تجهیزات کامل که از نیاکان خویش آموخته بود بچنگ تیمور رفت . عده ای از سپاهیان قزل اردو تا نزدیک دریای خزر که آن موقع جزء قلمرو تیمور بود پدیدار گشتند . خود تیمور هم در آن نواحی اقامت داشت . در این اثناء قاصد سواره ای خسته و مانده پس از طی نهصد میل راه در مدت هفت روز نزد تیمور آمده گفت که تو کتامیش و بیشتر سپاهیان قزل اردو از سیحون گذشته بوطن تیمور رسیده و تا نزدیکی سمرقند آمده اند .

تیمور از راه خراسان به استقبال تو کتامیش شتافت . و خواب دراک را بر خویش حرام ساخته خندین اسب را از شدت رنج و زحمت

در میان راه از دست داد و پیش از آنکه تو کتامیش به سمرقند برسد جلوی او را گرفت .

بعضی از قلعه های سرراه در برابر تو کتامیش مقاومت کرده بودند عمر شیخ پسر بزرگ تیمور سرراه را بروی گرفته مردانه جنگیده بود ولی در پایان شکست خورده سپاهیانش پراکنده شده بودند . خبر آمدن تیمور قشون تو کتامیش را طوری بهراس انداخت که پیشرفت خود را نصف کاره رها کردند . آنها کاخی را در اطراف بخارا آتش زده به طرف ماوراء سیحون عقب زدند .

با این حال موطن تیمور مورد تهاجم واقع شده محصول پسر باد رفته اسبان و اسیران زیادی بدست دشمن افتاده بود . و مخالفان تیمور که پرچم قزل اردو را مشاهده کرده بودند پرچم های مخالفت بر افراشتند . بخصوص صوفیان اورگانج - اقوام خانزاده - در این شورش ها شرکت داشتند و چون تیمور را دور دیده بودند . از طرف راست قبایل کوهستانی جات فرصت بدست آورده مشغول غارت گشتند .

در واقع هر با قدرتی برای بدست آوردن قدرت می کوشید . تو کتامیش که از نژاد چنگیز و حامی یاسای چنگیزی و قهرمان صحرا گردان بود نیروی مغول را در تصرف داشت . اما تیمور که فرزند يك خان کوچکی بود جز عده ای دوست صمیمی درستکار بارانی به دست نیاورده بود .

معدلك تو کتامیش مثل روباهی که بسوراخ خود بگریزد با سپاهیان خویش باستپ رفت . و معلوم نبود کی و از کجا سردر می آورد .

تیمور تمام سردارانانی که از قزل اردو شکست خورده بودند احضار نمود . آنهایی که دلیری از خود بروز داده بودند نوازش نموده جایزه داد و يك افسر فراری را مطابق معمول خویش مجازات کرد . باین قسم که بنا بامرتیمور ریش و سمیل آن افسر را تراشیدند او را مانند زدن آرایش کرده با لباس زنانه پای برهنه در خیابانهای سمرقند گردانند .

سپس در وسط زمستان بسیار سردی تو کتامیش با سپهیان انبوهی بطرف رود سیحون حرکت کرد . اگر پادشاهن اروپا بجای تیمور بودند . حتماً خود بسمرقند پناه میبردند و حمایت و دفع هرقلعه و شهری را

بمردم آنجا واگذار می کردند. اما تیمور چنان نبود و حتی موقعی که از شهر کارشی دفاع میکرد پشت دیوار قلعه پناهنده نمیشد و در تمام مدت عمر خویش یکمرتبه هم در پشت سنگر پنهان نگشت.

در آن موقع عده ای از سپاهیان تیمور مشغول راندن جاتها بودند. تیمور بقیه را با خود برداشت. البته ظاهراً چنین بنظر میآمد که تیمور با پستی بسمرقند پناهنده شود و توکتامیش را در آن سرمای سخت بیرون شهر بگذارد. ولی اگر تیمور چنان می کرد جات ها و خوانین اورگانچ حتماً به توکتامیش می پیوستند. سرداران تیمور بوی نظر دادند که رو بجنوب بروند و عده کافی گرد آورد.

اما تیمور بروی آنان داد زده گفت « برای چه صبر کنم برای چه انتظار فردا را بکشم.»

تیمور سپاهیان خود را بچند دسته تقسیم کرده و با آنان رو به سیحون عزیمت نمود. آنها به پیش آهنگان قزل اردو حمله بردند میان آنان راه یافتند بانبار علیق آنها دست پیدا کردند. و تیمور طوری رفتار کرد که آنها تصور نمودند سپاهیان زیادی همراه تیمور می آیند. همینکه توکتامیش مشاهده کرد سپاهیان تیمور از پشت سراو را محاصره میکنند حتم نمود که عده بیشتری در دنبال هستند. توکتامیش که خطر محصور شدن در راه های شمالی را در آن موقع سخت زمستان احساس می نمود فرمان عقب گرد داد. تیمور هم بسپاهیان خویش حکم کرد توکتامیش را تعقیب کنند و از پا در آورند.

پس از آنکه راه ها در فصل بهار خشک شد تیمور بطرف مغرب عزیمت نمود. وی وارد قلمرو صوفیان شده شهر اورگانچ را محاصره کرد. سرانجام شهر تسلیم شده دچار قتل عام گردید. شهر زیرورو گشت دیوارها بر سر مردم خراب شد کاخ ها و بیمارستانها آتش گرفت و سراسر شهر در آتش و دود و خاکستر فرو رفته بقیه مردم شهر باسیری رو بسمرقند برده شد.

آنگاه تیمور متوجه شرق گشته تا آلمالیق پیش رفت و چنان قبایل جات را درهم کوبید که تا چندین سال بعد قدرت حمله و هجوم نیافتند.

نیمور تا از سر کوی این دشمن زد یک فارغ نشد به فکر
 تو کتایش نینتاد . پس از مغلوب ساختن عوفیان و قبایل « جان » نیمور
 سپاهیان خویش را منظم ساخته در بیرون شهر سمرقند سان دیده و
 بانان مقصود خویش را گفت . نیمور آنانرا آگاه ساخت که بجای
 انتظار حمله و بازگشت تو کتایش بطرف سمرقند باید به فزل اردو
 هجوم آورد و کار تو کتایش را به پایان رسانید .

فصل شانزدهم

درجانه های استپ

این تصمیم تیمور بدبختی هائی همراه داشت . همانطور که ناپلئون چهار صد سال بعد برای تصرف مسکو آرتش فرانسه را در میان برفهای روسیه و لهستان بهلاکت رسانید . تیمور تا آنوقت با قزل اردو (۱) در میدان مضاف ندادده بود . سپاهیان توکتامیش از سپاهیان وی فزونی داشت و قدری هم تجهیزات آنان برتر بود . باین معنی که توکتامیش اسبان زیاد تازه نفسی در اختیار داشت . مردان تیمور تا حدی میتوانستند در بیابان زیست کنند و با مقداری آب و چراگاه مختصر وضع خود را تأمین می کردند . ولی سپاهیان قزل اردو مدت های مدیدی (برای چند نسل) در آن بیابانها زندگی کرده بودند .

برای رسیدن بقزل اردو تیمور باید از میان شن زارها باتلاق های استپ و تپه های خشك بگذرد . و منتهی تا دو ماه یا سه ماه حمل خوار . نار در چنین مسافت طولانی امکان پذیر مینمود . و بالاخره پس از مقابله با توکتامیش تیمور بیابان بی آب و علفی در پشت سر داشت . و اگر شکست می خورد قسمت عمده مردان خود را از دست می داد و با احتمال قوی خودش هم هلاک میشد .

۱- قزل اردو یا Golden Horde نام اقامت گاه سپاهیان و فرمانروایان مغول در کنار رود ولگا میباشد باین قسم که باتو نواده چنگیز در سال ۱۲۳۷ میلادی با اروپا حمله آورده روسیه و لهستان و مجارستان را بیاد قتل و غارت گرفت و در نواحی رود ولگا اردو زده آن محل را بمناسبت نام رود طلائی ریک و ولگا قزل اردو یا اردوی زرین نامید .

تیمور در سال ۱۳۹۵ میلادی توکتامیش آخرین فرمانروای مغول را از با در آورد و کار آنها را یکسره ساخت مترجم

پس در سال ۱۷۱۶ سپاهیان بصرای سرکوب ترکن ها و خان خپوه بطرف جنوب اعزام نمود. در این لشکرکشی ژنرال روسی پرنس بیکویچ چرکس میان راه مرد. قسمت عمده ای از لشکرانش هلاک شدند و بقیه باسارت رفتند. همد سال بعد لشکر دیگری تحت سرپرستی کونت پروسکی در فصل زمستان که آب فراوان بود همان آزمایش را تکرار نمودند. یکسال بعد که بقیه السیف آن ارتش باز آمدند ده هزار شتر ده هزار ارابه و بیشتر سپاهیانرا در میان صحرای پر از برف و یخ پشت سر خود جا گذاردند.

این صحاری آسیا هنوز هم برای عبور هر گونه قوای مهاجم در بسته مانده است. و تيمور هم نمیتوانست در اطراف آن بگردد. اگر تيمور از اطراف دریای خزر می گذشت میتوانست به شهرهای قزل اردو حمله ور شود. اما این حتم بود که قبل از عبور تيمور از دره های قفقاز تو کتامیش خود را بسمرقند میرسانید. بعلاوه تيمور نیدانست که تو کتامیش در چه نقطه ای به مقابله او میآید. آیا این مقابله در مسرزه های صحرا واقع میشود؟ آیا هزار و پانصد میل آنطرف در کنار دریای سیاه و یا نزدیک دریای بالتیک و یا در نزدیک مطلع آفتاب در دشت گسویی این اتفاق رخ میدهد؟ حقیقت امر آنست که تو کتامیش بطور غیر منتظرانه دیگری را برگزید.

بخش اطلاعات جاسوسی و کسب اخبار تيمور قادر به تهیه اطلاعات صحیح نمیشد و غواربار تيمور بایسان میرسید و سپاهیان او پیش از رسیدن بقزل اردو و دیدن پرچمهای آن بکلی تلف میگشتند. از نظر کلیه مقررات استراتژی (فنون جنگی) شکست تيمور حتم بود. عملیات از روی اطلاعات طبیعی خود او بود و موضوع بهور ارتباطی نداشت. با يك لحظه تأمل معلوم می گشت که تو کتامیش در دربار تيمور چند سالی بسر برده و دو مرتبه از میدان جنگ گریخته بود. تيمور بقاطر ضعف و قدرت معنوی مغولانرا بحوسی میدانست و از نقشه کار های آنان آگاه بود.

تيمور این را میدانست که در برابر خان مغول جنگ دفاعی می توانست. او میدانست که تا تو کتامیش در شمار نیرومند است سمرقند تهدید میشود. تيمور بطور ساده تمام مخاطرات را در حدن و در خریدن

هرطور شده تو کتامیش را در محلی که وی انتظار ندارد یعنی در قزل اردو بمیدان بکشد .

این مسلم است که امیر تیمور در تمام دوره حکومت و فرمانروایی از سه قانون ثابت هیچگاه تخلف نمیکرد : هیچگاه کشور خود را میدان جنگ قرار نمیداد . هیچگاه اجازه نمیداد جنبه دفاعی پیدا کند . همیشه میکوشید مانند اسب چهارنعل بدشمن حمله ور شود .

تیمور همیشه می گفت « اگر با ده مرد در موضع و موقع مناسب باشم بهتر از آن است که با ده هزار مرد از موقعیت مناسب دور بیفتم . » و نیز تیمور می گفت « باید بعجله شتافت و نیروی دشمن را در هم کوفت و پیش از آنکه قوی شود او را از پا در آورد . هر قدر سپاهی افزون باشد میتوان آنرا در میان راه از پا در آورد . »

در ابتداء همینکه اردوی تیمور از سیحون گل آلود گذشتند وضع آن نواحی را میدانستند . آنها از يك قلعه مرزی بقلمه دیگر می گذشتند و آهسته آهسته از جبال قره تاق عبور نمودند . آنوقت آخر ماه فوریه بوده و سیل برف و باران آنها را در چادرها محصور ساخت . همان اوقات نمایندگان با نه اسب اصیل و يك باز شکاری با گلوبند مرصع از طرف نو کتامیش نزد تیمور آمدند .

تیمور باز را روی دست گرفته آرام آرام بسنخان سفیران گوش میداد . ظاهراً تو کتامیش از جنگ سابق با تیمور اظهار پشیمانی می کرد و تعهدات سابق را میخواست اجراء بدارد و از آن پس با تیمور در آشتی باشد . اما حقیقت امر این که تو کتامیش از این اظهارات فریب تیمور را میخواست و هر چه میگفت از نظر دیپلوماسی بود .

تیمور بسفیران چنین جواب داد : « این را همه میدانند که از باب شما موقعی مجروح و مغلوب دشمنان خویش شد و من در آن اوقات سخت او را کمک کردم و پسر خودم خواندم . من با او برضد او روس خان جنگیدم و بسیاری از مردان من در آن واقعه مردند . تو کتامیش تائید و منند شد همه اینها را از یاد برد . وقتی که من در ایران بودم او بن خیانت کرد و شهرهای مرا ویران ساخت . پس از آن هم سپاهیان بیشتری بکشور من فرستاد حالا که من بجنگ او میآیم او برای رهایی از کیفر اظهار دوستی میکند . تو کتامیش بارها سوگند و پیمان شکسته است . حال

هم اگر او واقعاً صلح میخواست علی بیك را برای مذاکره با امیران من روانه سازد . »

علی بیك صدر اعظم قزل اردو نزد تیمور نیامد و تیمور با عجله بطرف قزل اردو شتافت . حرمسرا یا افسران محافظ سرقند برگشتند و تیمور با سپاهیان از تپه ها درآمد بریگزار سفید رو آوردند . سه هفته تمام از میان تپه ها و دره ها می گذشتند . و با این که زمستان گذشته بود بوران و سرما در آنجا ادامه داشت . هر روز پیش از سپیده دم « کورون » یا کرنا های هفت قدمی نسواخته میشد و سپاهیان پشت زین نشسته برای میآفتادند . چادر ها را در ارابه ها میریختند . چرخ این ارابه ها از سرانسان بلندتر بود . پیشاپیش ارابه ها کاروان شتر ها میرفتند . این شتران اثاث و لوازم را بر پشت گرفته غرغر کنان راه خود را ادامه میدادند . لوازم کار سپاهیان نیز در ارابه ها حمل میشد . در هر چادری ده مرد میزیست و اینان دویسل یک اره یک کلنک یک داس یک بسته طناب محکم یک دپک و یک پوست گاونر همراه داشتند . خواربار آنان سبک وزن بود - آرد جو میوه ختک و امثال آن . همین که اینان بریگزار سفید رسیدند خواربار هر سپاهی به ماهی شانزده پوند آرد محدود گشت .

برای هر سرباز یک اسب فوق العاده تعیین گشت . همه سواره بودند زره و کلاه خود و سپر و دو کمان داشتند - یک کمان برای مسافت های دور و یک کمان برای تیراندازی سریع بکار میرفت . هر مردی سی تیر داشت یک شمشیر دولبه و یک اسلحه کوچک مطابق میل خود همراه می آورد . بیشتر سربازان نیزه بلندی داشتند که بشانه ها میآویختند بعضی هم زوین و نیزه های کوتاه نیز حمل میکردند .

هنگ ها همه باهم حرکت میکردند . جدا شدن از یکدیگر مجوزانش اعدام بود . باهم راه میآفتادند و باهم درود می آمدند . افسران از پرچم امیر بفاصله های معین تا آخر اردو قرار می گرفتند . حتی در تاریکترین شب ها کمترین بی نظمی روی نمیداد . گرچه جنگی در کار نبود اما میر تومانها یعنی فرماندهان هنگ وضع جنگی بنحود می گرفتند . این وضع حرکت دسته جمعی در میدانهای وسیع سبب میشد که اسبان از کمترین چراگاه استفاده میبردند . و در هر کجا که علف یافت میشد گرچه

بسیار کم بود بدهان اسپان میرسید .

یکساعت پیش از ظهر کورون نواخته میشد و سپاهیان برای استراحت اسپان توقف میکردند . اسپانی که ناتوان بودند از بی آبی سقط می شدند . عصرها اردو میزدند و پیش آهنگان جلو رفته محل تعیین میکردند پرچم تیمور که از موی اسب ساخته شده بود و بالای آن هلال طلا قرار داشت جلوی دیرك چادرش افراشته میشد و پشت سر و اطراف آن چادر سراپرده های کاخ مانند وی برپا میگشت .

آنگاه موضوع مهیج دیگری پیش می آمد و آن بازگشت امیر تیمور بود . هر فرماندهی که هنگ خود را پیاده میکرد و چادر میافراشت طلبهای امیر بصدا در میآمد . آنگاه امیر سوار میشد و افسران فرمانده هنگ را جمع مینمود و سواره بطرف پرچم مرکزی میرفت و طبل و کرنای و شیپور و نی پیتاپیش وی بصدا در میآمد .

صدای شیپور و کرنای چنان تیز و تند بود که اسپان رم میکردند و بزحمت آنها را نگاه میداشتند . سنج ها با صدای بلند بهم می خوردند و دسته ای از خوانندگان سر ها را با این انداخته چشم ها را بسته با آهنگ عجیب سرودهای رزمی و سلحشوری میخواندند .

موقع غروب آفتاب امیران سپاه روی شن های سیاه چهار نعل می تاختند . سرهای پوشیده باخز و سنجاب خود را روی یال اسپان تکان می دادند و بجستجوی پرچم امیر تیمور میرفتند . زره های فولادی آنان زیر چیه های خزو ابریشم میدرخشید . سرود جنگجویان بگوش میرسید و با صدای سم اسپان در هم آمیخته میشد . با چنین وصفی برای ملاقات تیمور میرفتند . بهم خوردن لگام نقره کوب اسپان صدای عجیبی میکرد و در میان آن صداها ناگهان آواز یکتواخت مردانه افسران برمیخاست که از ته دل برای امیر تیمور « هورا » میکشیدند .

هینکه آخرین فرمانده باهنگ خود می آمد و از کنار پرچم میگذاشت و چهره آفتاب سوخته وی از غرور عظمت خودش و جلال و دستگاه خداوندش برافروخته میشد و آنگاه تیمور از اسب بزیر می آمد و با خواص بسفره خانه برای صرف شام میرفت تیمور حتی در وسط صحرا لباسهای فاخر زربفت و قلابدوزی در برداشت .

پس از آنکه هوا کاملاً تاریک میشد بازرسان مخصوصی چراغ به دست بچادر تیمور می آمدند و گزارش پیش آهنگان (مقدمه الجیش) را که چند میل جلوتر رفته بودند بعرض میرساندند . از آنجمله عدده بسیاران و وضع اسبان بعرض تیمور میرسید .

تیمور بدون تأخیر و تأمل باعجله از روی شن های صحرا میگذشت و اگر کسی عقب میانند چکمه هایش را پرازش میگرداند و بگردنش می آویخته و او را مجبور میساختند فردای آنروز پیاده دنبال سپاهیان بیاید . و اگر باز هم عقب میافتاد میبرد .

پس از سه هفته آنان وارد چمنزاری شدند که مه تمام اطراف آن بخصوص جویهای آب را فرا گرفته بود . سپاهیان کنار رود چادر زدند تا اسبان استراحت کنند و هنگ ها هر يك شناکنان آنطرف رود رفتند . آنان این رود را ساری سو یعنی آب زرد نامیدند (۱)

وسعت این چمنزار های بکخواخت که مانند دریای علف موج میزد آنها را بشگفت آورده بود . و همینکه بدو کوه واقع در آن چمن زارها رسیدند یکی را بزرگ و دیگر را کوچک نامیدند . تیمور از کوه بزرگ بالا رفت و با افسران خود بمنظره استپ ها که از ماوراء افق نیلگون تا سایه قرمز کوه ها امتداد داشت با دقت و تمجب نظر انداخت . آنوقت ماه آوریل بود و علفهای سبز با گلهای شیدر و یونجه منظره زیبایی به صحرا میداد . کبکها میان بوته های گندم صحرائی درجست و خیز بودند و عقابها بالای سر چتر میزدند . از میان حجاب مه دریاچه های طلائی رنگی که از ذوب برف و باران تشکیل شده بود در گوشه و کنار استپ پدیدار بود . تاریخ میگوید که در تمام این مدت اثری از انسان و آبادی دیده نمی شد .

قطع گاه گاهی آثاری از جای پای شتر در زمین مرطوب و خاکستر آتش و پشگل اسب بمنظر میرسید . گاه هم سواران باستخوان آدم میرسیدند که طوفان وسیل زمستان آنها را از گور کم عمق بیرون ریخته بود .

۱ - البته سپاهیان تیمور نقشه همراه نداشتند و هنوز هم حدود استپ تشخیص داده نشده است و قشون کشتی تیمور پس از عبور از ساری سو تینی بر حدس و گمان بوده است . ظاهراً وی از آن محل بطرف مشرب تا بیل گشته و بطرف اورال متوجه شده است . مؤلف

آندسته از سپاهیان تاتار که جلوتر میرفتند مرتب شکار میکردند .
خوکهای وحشی گرگ . مختصری آهوی وحشی شکار آنها بود . گوشت
گوسفند کمتر بدست می آمد بهای يك گوسفند بصد دینار کوپکی (دلار
سگی) بالغ می شد . تیمور فرموده بود که هیچ نوع گوشتی نباید پخته
شود و نان هم تهیه نگردد . خوراک آنان گوشت و آرد مخلوط باهم در
واقع این خوراک نوعی آش یا مختصری سبزی بوده است .

امیران برای تقویت روحیه سپاهیان که قدری ضعیف شده بود با
آنها از يك کاسه غذا میخوردند . شکارچیان بعضی از اوقات بلانۀ مرغان
دست یافته تغم مرغ در می آوردند و گاه هم سبزیهای بهتری می یافتند
و باش میافزودند و تا حدی از مضیقه در می آمدند . اما این وضع چندان
دوام نیافت و معرزه شد که روزانه فقط يك نوع غذا صرف گردد . سپاهیان
ناچار قدم بقدم چشم بزمین دوخته دنبال بلدرچین و سبزی خوراکی می
گشتند . زیرا ذخیره آرد تقریباً تمام شده بود .

حال و روز اسبان بواسطه چراگاه های وسیع بالنسبه بد نبود اما
نیشد آنها را بمصرف غذا برسانند . چون مرد بی اسب بر حرکت در
آن صحرازی قادر نبود و اگر اسبان از دست میرفتند شکست حتمی بنظر
میرسید . روز بروز اوضاع بدتر میشد و سرداران نیدانستند چه دریش
دارند . باز گشت بهقصری بسیار خطرناک بود . زیرا سپاهیان ضعیف با
ناتوانی تمام بایستی از صحراهای بی آب و علف بگذرند و باحتمال قوی
قشون قزل اردو از کمین گاه ها بسته مانند کابوس بر آنها میتاختند . در
چنین وضع بحرانی تیمور به تاوانچیان خود دستور داد فرماندهان سپاه
را بشکار جگرگای روانه سازند .

سرداران و عده ای از سپاهیان پیشاپیش اردو متفرق شده مشغول
شکار جگرگای گشتند . و گاه میشد که صد هزار سوار در مسافت سی میل
بشکار می پرداختند .

قلب لشکر سر جای خود ثابت میماند ولی دو طرف سپاه بطور نیم
دایره چهارپایانرا تعقیب مینمودند . هنک های دیگر در اطراف اردو
حرکت میکردند تا رخنه های شمال را تا دوجه امکان تنگتر سازند .
موقمی که حلقه را می بستند جگر که در داخل خود حرکت می کرد و
مرتب تنگتر میشد . تا آنجا که حتی يك خرگوش هم از چنک تاتار تعطلی

زده نجات نمی یافت . حیوانات شکاری که خود را اینطور محصور میدیدند برای جان خود دیوانه وار بتلاش میافتادند و خوکهای وحشی آهوهای چالاک گرك های خونخوار خرسهای تنومند دسته جمعی با سواران مسابقه میگذازدند و از این بوته بآن بوته از آنطرف صحرا بآنطرف صحرا خروشان وجوشان میدویدند . گوزنها و آهوها در فرار از چنگ شکارچیان بایکدیگر همدست شده بمسابقه می پرداختند .

در پاره مواقع حیواناتی بدام تاتار میافتاد که از بزرگی و فریبی آن در شگفت میماندند . وقایع نگار میگوید در این شکارها گوزنی به دام افتاد که از گاو میش بزرگتر بود . شاید آهوی کوهی بوده است . حسبالمعول تیمور پیش از همه وارد جرگه می شد و گوزن یا آهومی را تیر میزد . مهارت وی در تیراندازی پیوسته مورد تمجید همگان میشد . بیشتر شکارچیان نمی توانستند کمانسرا بیش از سینه جلو بکشند اما قوت تیمور بعدی بود که طرف بردار تیر را تا گوش خود بیاورد .

در نتیجه گوشت فراوان شد و تاتار حیوانات چاق را سر بریده سور و سروری برپا نمودند . تیمور بآنان اجازه نمیداد که تن پرور و تنبل بشوند . فردای روز شکار تا اوچیان بفرمان تیمور دستور دادند که سواران برای رژه آماده شوند . ساعتی پس از ابلاغ آن فرمان تیمور با لباس تمام رسمی برای دیدن رژه بیدان آمد . وی کلاهی از خز سفید مرصع با یاقوت در سرو عصای عاجی که با کله طلای گاونر تزیین یافته بود در دست داشت و همراهانش دنبال او حرکت میکردند .

فرماندهان هنگ تاجشیشان به تیمور افتاد از اسب پیاده شده مقابل رکاب وی سرفرود آوردند و پای پیاده تیمور سواره را از مقابل هنگ های خود عبور دادند و از وی استدعا کردند نیروی مردان و وضع اسلحه آنها را بدقت بازرسی نماید . تیمور با دقت هر چه تمامتر بچهره آفتاب زده آنان مینگریست همه آنها بنظر تیمور آشنا میآمدند . مردان روئین تن بارلاس و ترکهای ورزیده و لاغر اندام سلدوز و جلایرهای نیرومند ستیرد و کوهستانی های وحشی بدخشن که همه با وی در جنگ پشت بوم جهان شرکت کرده بودند .

تیمور باز هم راضی و قانع نشد . شامگهن بفرمان وی دهن بزرگ

مانند رعد بعد از آمدن . این دهل از دایره برنجی شش قدمی و پوست گاو نر ساخته شده بود . سایر طبل ها در پاسخ دهل بزرگ بعد از آمدن دهنک ها پراکنده شده وضع میدان جنگ بخود گرفتند . شاید پیش از آن و بعد از آن استپ های سبزه چنان رژه ای ندیده بوده و ندیده است سرداران با عجله سرجهای خود تراز گرفتند و از این جناح بآن جناح در مسافت چندین میل فریاد قهرمانان با آسمان میرسید :

« هورا - هورا - هورا »

روحیه سپاه بسیار عالی و از هر جهت قوی بوده روز دیگر پیشرفت خود ادامه دادند .

فصل دهم

در سرزمین سایه ها

مه‌غلیظ پیشاپیش آنان میغلطید و زنبورهای درشت سبز و خاکستری گزنه‌ها دست‌دسته و زوز می‌کردند. زیرپای سواران جز خزه و مرداب چیزی یافت نمیشد. خزندگان قرمز از بالای صخره‌ها حرکت میکردند اینجا وادی خاموشان بود. لاشخورها و عقابها بالای درختان نشسته و خیره‌خیره سواران مینگریستند. اما پرندگان مانند بلبل و غیره که طلوع آفتاب را تحیت بگویند میان آنها بنظر نمی‌رسید.

آسمان آنجا کمترین شباهتی با آسمان آبی سمرقند نداشت. گاهی تپه‌های بلند و پستی در میان مه نمودار میگشت - اینها اوابه و مردان بدبختی بودند که بی سر و صدا در آن وادی خاموشان جان سپرده‌اند.

این خطوط جهانگرد عرب در ساره آس‌رزمین چنین می‌گوید:
« اینجا را سرزمین سایه‌ها می‌نامند. بازرگانانی که جرئت بخرج داده یا باین سرزمین می‌گذارند کالای خود را بر زمین مینهند و میروند و همین که برمیگردند در عوض آن کالاها معضاری خر و چرم می‌یابند. هیچ کس مردم این سرزمین را نمیتواند ببیند. در ایچ روزهای تابستان و شب‌های زمستان دراز است.»

اینجا مسکن سبیربان کشور هیسربوربان یعنی ساکنین اراضی شمال بود. بنظر چنین می‌آید که قبایل کوچ‌نشین قسمت‌های جنوبی پس از نزدیک شدن سپاهیان بمرور پا بعراض نهادند. تو که پیش زحمات بسیاری متحمل شد تا مردم کوچ‌نشین و گله‌های آن را از سر راه خود

برداشت . اما ظاهراً سپاهیان تیمور به سرزمین غیر مسکون رسیده بودند . (۱)

بطوریکه وقایع نگاران مینویسند پیش آهنگان سپاه تیمور در این صحرای بی پایان آواره ماندند . البته آنسرزمین صحرا نبود ولی در نظراتاتار که بزمین های خشك آفتاب سوخته وچاه ها و رودهای کنار شهرها آشنا بودند این دشت تیره رنگ وسیع مرطوب بی سکنه بسیار مهیب مینمود . بخصوص که علایان سپاه نمیتوانستند نماز پنجگانه خود را در این صحراها بطور معمول بخوانند .

از طلوع صبح تاچندین ساعت بعد آفتاب دیده نمی شد و ملاها نمی دانستند موقع نماز ظهر و خفتن چه موقع میباشد . میان طلوع فجر و نماز خفتن ساعت ها بهدر میرفت و کمی تاریکی آنها را ناراحت میکرد .

بالاخره ائمه جماعات شورائی تشکیل داده اوقات نماز را عوض کردند . تیمور هم يك هنگ بیست هزار نفری را مأمور پیدا کردن قزل اردو نمود . تمام افسران تقریباً داوطلب شدند که با آن هنگ بروند . ولی تیمور فرماندهی آن هنگ را به پسر جوان خود عرش شیخ تفویض نمود . آن بیست هزار سپاهی در اطراف پراکنده گشتند و پس از چند روز قاصدی سواره خبر آورد که آنان برود بزرگی رسیده اند و پشت سر او قاصدی دیگر آمده خبر داد که پنج یا شش جا آتش افروخته دیده شده است .

این نخستین اثر محسوس دشمن بود و تیمور فوری دنبال آنرا گرفت . وی پیش آهنگان با تجربه را فراخواند و آنها را نزد پسر خود فرستاد تا تمام دشت را بدقت زیرورو کنند . خود نیز با عده سوار به دنبال آنان راه افتاد . معلوم شد آن رود رود توپول است که باوقیانوس منجمد شمالی میریزد و آتش ها هم در محل دوری در قسمت غربی میباشد تیمور با شنا از رود گذشت و به پیش آهنگان خود رسیده فرماندهی را

۱ - سپاهیان تیمور بمرض پنجاب و پنج درجه واقع در شمال دریاچه وینی پک Winnipeg نزدیک میشدند . ظاهراً آنها از سرچشمه های شمال توپول عبور کرده بودند . چنین تصور میرود که رود دیگر اودال بوده است . از اودال به طرف مغرب متوجه واز محلی که امروز مرز اروپا خوانده می شود گذشته بودند

عده دار شد .

پیش آهنگان برای تیمور مژده آوردند که در ظرف روز گذشته قریب هفتاد جا آتش دیده شده و اسبان یا سرزمین وارد شده اند. تیمور شیخ داود را احضار نمود تا از طرف مغرب عزیمت کرده بجستجوی پیردازد این پیرمرد ترکمن در حمله و هجوم و کارهای فوق العاده شهرت بسزا داشت . شیخ داود دوشبانه روز پورتمه میساخت و سرانجام آنچه را که میجست یافت یعنی بچندین کلبه گاه گلی برخوردار . او در اطراف کلبه ها گردش کرده يك شب خود را در آنجا پنهان کرد و سحرگاهان پاداش خود را دریافت باین معنی که سواری را دید نزد وی میآید .

شیخ داود قوری سوار را کت بسته با خود برد و به هنگی که نزدیکتر بود تسلیم کرد . این اسیر چیزی از توکتامیش نپیدانست . و فقط هفت سوار مسلح را دیده بود که نزدیک منزل او اقامت کرده بودند .

شصت تاتار با چند اسب یدکی مأمور گرفتن آن ده نفر شدند . بالاخره تیمور از اسیران مطلب لازم را کشف کرد. آنها بوی خبر دادند که قزل اردو در مسافتی که تا آنجمل يك هفته راه است اقامت داوند . لشکر کشی تیمور در آن مساحت طویل شمالی با قواعد استراتژی امروزه سازگار در نمی آید ولی کار تیمور یکنوع سلحشوری بی باکانه و برخلاف قواعد جنگی محسوب میشود . حال اگر تیمور ضعف نشان میداد و منتظر حمله قزل اردو میگشت البته دچار خطر میشد . او میدانست که چشم های غیر مرئی مراقب او بوده اند و خان حرکات و ابرامیداند . فرصت برای تیمور بسیار محدود بود او میدانست که باید پیش از پایان تابستان سپاه خود را بر سرزمین حاصلخیزی برساند و با اینکه هرچه زودتر قزل اردو را وارد جنگ کند . تأخیر بهترین اسلحه دفاعی توکتامیش بشمار می آید چه که وی پیش از هر چیز از گذشتن وقت فایده میبرد .

سپس مانورهای احتیاط آمیز آغاز گشت . احتیاط و مراقبت بسیار مهم بود . زیرا دشمن میتواند کاملاً مخفی بنماند و در اولین فرصت حمله کند هینقسم برای دشمن امکان داشت که در يك روز صد میل راه را احاطه نماید .

عملیات تیمور معلوم میدارد که وی بغوی از مضاربت آگاهی داشته است . او میدانست که ساهیان او دچار چه محرومیت ماضی هستند . تیمور

مدت شش روز با صبحه بطرف مغرب کوچید و بکرانه رود اورال رسید .
اسیران بوی گفتند که اینجا در میان يك مساحت کوتاهی سه گذار هست .
ولی تیمور یکی از آن سه گذار نظر کرده دستور داد که از جاهای دیگر
شنا کنند یعنی از همان محلی که سپاهیان توقف کرده اند از همانجا به آب
بزنند . تیمور ابتداء خود به آب زده از رود در آمد و در میان جنگل
پیش رفت .

در اینجا اسیران زیادتری بدست تیمور افتاد . آنها می گفتند که
برای کمک دادن به تو کتامیش اعزام شده اند ولی او را در اینجا نیافته اند .
دو روز طول کشید تا تمام سپاهیان تاتار از آب گذشتند . همینکه تمام
سپاهیان از آب عبور کردند تیمور تحقیق کرده دانست که عدّه زیادی از
سپاهیان دشمن در اطراف سه گذار توقف دارند . تو کتامیش در زیر شاخه
های گزن و عجرالنبع در آن نواحی پنهان شده بود و همینکه سپاهیان
تیمور از محل دیگری گذشته بودند وی عقب نشینی کرده بود .

اما قزل اردو در موقع عقب نشینی از هر موقع دیگر خطرناکتر می
بود . تیمور بسپاهیان خود امر کرد در خطوط هتک باقی بمانند و شب آتش
نیغروزند . و همینکه هوا تاریک شد يك هنگ سوار برای محاصره اردو
مأمور شد . آنها چندین روز بطرف مغرب در میان دره های کم عمق
اورال سمت با تلاقها پیش میرفتند . این پیش رفت همچنان ادامه داشت
تا آنروز که سواران سلحشور سرود خوانان بر پشت اسبها نشستند و
غوغای عظیمی در میان سپاه برخاست پیش آهنگان تیمور بمؤخره الجیش
(قسمت عقب سپاه) تو کتامیش (نه بخود او) رسیده بودند . فرمانروای
قزل اردو اسب های نازم نفس خوار بار بیشتر و حیلّه ها و افسونهای
داشت که در ساه تیمور نبود .

همانطور که قسمت عقب سپاه تو کتامیش روزانه با پیش آهنگان
تیمور در تماس بود سایر قسمت های آن مرتب رو شمال جلو میرفت .
البته سپاهیان تو کتامیش قادر به درهم شکستن سپاه تیمور نبود ولی به
منظور از بین بردن شکار و علوفه و کشانیدن تیمور بداخل صحرا پیشرفت
خویش ادامه میداد . درختان جنگلی که آنموقع سپاهیان از آن میگذشتند
برط و گزن نبود بلکه از کاج و سرو و سفیدار و امثال آن تشکیل مییافت

تدریجاً جنگل هم رو با تپه‌ها گذارده توندرا یعنی دشت مرطوب بی درخت آغاز می‌شد.

سباهیان تیمور از گرسنگی رنج می‌بردند و از گشته شدن سه رئیس قبیله وعده‌ای از همراهان خویش بدست سواران قزل اردو متأثر بودند. آنها قهپیده بودند که مرگ یا پیروزی در پیش است و راه دیگری ندارند. با این همه ایمان و عقیده راسخ آنها نسبت به تیمور متزلزل نمی‌شد.

با اینکه اواسط ماه ژوئن (تیرماه) بود برف و یاروان در گرفت. شش روز تمام سباهیان در چادرها محصور ماندند. پس از آن نخستین مردی که بیدان آمد تیمور بود. عمر شیخ با بیست هزار سوار خود که جلو می‌رفتند و پیش آهنگان قزل اردو را از پیش می‌راندند پس از يك حرکت سریع در پایان روز هفتم برای اولین مرتبه پرچم‌های شاخدار چادرهای قبه دارگله‌ها و رومه‌ها و انبوه مردان قزل اردو را از نزدیک دیدند. وضع سباهیان عمر شیخ کاملاً بصورت میدان جنگ بود و فقط بيك فرمان جنگ احتیاج داشت. اما فرمانی که عمر شیخ داد آن بود که سواران پیاده شوند و چادر بزنند و از بقیه آنوقت خوراک کاملی تهیه کنند.

لشکرکشی هیجده هفته‌ای در مسافت تقریبی هزار و هشتصد میل اکنون پایان یافته بود. چه که سباهیان قزل اردو بمسافت نیم میل گورد آمده آماده جنگ بودند و ارا به‌های آنان بسمت عقب حرکت می‌کرد. هیچ يك از دولشکر راه پس و پیش نداشتند و دوششیرزی که شمشیرهای خود را از غلاف در آورده بودند نایستی دست و پنجه نرم کنند. سباهیان تا بار با خون‌سردی تمام مشغول چادر زدن شدند و مثل این بود که به « توندرا (۱) » و نواحی شمالی را از خود می‌دانستند. این وضع آنان طبعاً قزل اردو را بشگفت آورد. تیمور در عین حال مشغول تقویت مردان و اسبان خویش بود.

سباهیان پیش آهنگ تیمور بعد کافسی نیرو داشتند و بت بدستور

۱- توندرا نام صعاری بی‌آب و علف واقع میان اراضی شمالی آسیا و اروپاست اصل کلمه روسی است و بمعنای بیابان له یزرع می‌آید.

وی شب‌ها آتش نیافر و ختنند . تیمور برخلاف معمول شورای جنگی تشکیل نداد . آجودانهای شخصی تیمور کنار وی روی قالی می‌خوابیدند و قاصدها و نگاهبانان کنار اسبان خود در بیرون چادر کشیک میدادند . تیمور مسلح پای يك چراغ نفتی نشسته بود و گاه گاه چرت میزد و بیشتر ساعات خود را با مهره های شطرنج میگذرانید .

تمام تنظیمات لازم انجام یسافته بود . سپاهیان بهفت هنگ تقسیم شده بود چنانکه در موقع حرکت نیز همین ترتیب اجراء می‌گشت . جناح چپ و قلب لشکر در جلو قرار داشت . در پشت قلب تیمور و دسته‌ای از نگاهبانان خاصه و قهرمانان برگزیده جداگانه جا گرفته بودند . ضعیف ترین قسمتها در قلب لشکر بود . جناح راست بفرماندهی سرداری نامی مانند میرانشاه پسر کوچک تیمور اداره می‌شد . امیران و سرداران عالی رتبه با سواره نظام سنگین در این قسمت بودند . جویندگان مرك و دلیران دیوانه (تولوبهادر) در این میان یافت میشدند . تیمور سحر گاهان باین قسمت جناح راست فرمان نخستین حمله را ابلاغ نمود . سیف‌الدین ریش سفید با پنج هزار سوار در مقدمه قرار داشت و مانند شیر ژبان نعره میزد : « (داروگار) بگیر و بکش . »

لشکر توکنامیش بشکل نیم دایره تشکیل می‌یافت و دو جناح آن از سپاهیان تیمور می‌گذشت . قسمت نهائی قزل اردو درست در برابر سیف‌الدین واقع میشد . خلاصه اینکه امتداد خط لشکر دو میل می‌شد و بقدری طولانی بود که صدای کرنای هفت قدمی و دهل عظیم تیمور به گوش آنان نمیرسید . در تقاطعی که خود تیمور ظاهر می‌شد البته فرماندهی را مشخصا انجام میداد و در بقیه نقاط امیران سمت فرماندهی داشتند .

فوج دیگری برای تقویت سیف‌الدین هازم گشت و تمام جناح راست در زیر تیرباران دشمن بجلو تاخت (۱) سپاهیان قزل اردو بیش از تصادم به سواره نظام سنگین راه دادند. تیمور قلب لشکر را برای تقویت میرانشاه روانه ساخت. در قلب سپاه چه واقع شد معلوم نیست. در تمام پهناور دشت انبوه سواران بهم می‌رسیدند باوان مرك آور تیر از اطراف میبارید و گوشت بدن افراد و دست‌ها با فولاد تیز و بران ریزر بر می‌شد. مردان جنگی دور یکدیگر چرخ می‌زدند و از کشته پشته می‌ساختند. زخمیداران بزحمت خود را بزینها می‌چسبانده و اشخاصی که در شرف جان دادن بودند اسلحه خود را به زمین نمی‌انداختند. از رحم و شفقت اثری دیده نمی‌شد. هر کس برای نابود ساختن حریف می‌کوشید تا خون از بدنش فواره می‌زد و نعشش از پشت زین بروی زمین می‌افتاد و لگد کوب سم ستوران می‌گشت.

چون جناح چپ تاتار با عده بیشتری مواجه بود ناچار بواسطه فشار دشمن عقب نشینی می‌کرد و در عین حال عمر شیخ از پرچم خویش دفاع می‌کرد. قسمت جلوی سپاهیان توکتامیش باین نقطه ضعیف هجوم می‌آورد و تا بغش عقبی قلب لشکر تیمور نفوذ یافته بود.

۱- تیمور بمادت معمول سواره نظام دلیر خود را در جناح راست قرارداد سرداران کار آزموده بفرماندهی این قسمت تعیین شدند. جناح مزبور دارای نیروی احتیاطی و مقدمه‌الجیش بود. این جناح دسته دسته حرکت می‌کرد و چنان که انتظار میرفت جناح چپ دشمن را کاملاً درهم شکست. فاتح تاتار (تیمور) میتواند جناح چپ خود را تا پیشرفت کامل جناح راست برکنار دارد. خود تیمور قوای نیرومند احتیاطی پشت مرکز را اداره می‌کرد تیمور با آن نیروی احتیاطی میتواند جناح راست را تقویت کند و به کمک جناح ضعیف چپ بشتابد. تیمور بقدت حرکت می‌کرد فقط در اواخر کارزار از محل خود با بنظر و آنطرف می‌شناخت. قلب لشکر که ممکن بود در خطر بیفتد بفرمان تیمور پس از تصادم درهم شکننده سواره نظام بیشتر برای پیشروی بکار می‌رفت.

تیمور جنگ منظم صف بصف صحرائی در بسیار می‌پندارید و آن قدرت را داشت که تمام جبهه را بر محور نیروی ذخیره بگرداند و بتوسط مانع‌دانی جناح چپ پیش برود و جناح چپ را دنبال قلب بکشد. تشکیلات لشکر کشی تیمور تغییر ناپذیر بود و هر هنگامی جا و سمت و وضع خود را بتوسط کامر می‌توانست مؤس

تیمور با نیروی احتیاطی خویش بعب بر گشت و جناح تو کتایش
 را درهم شکست. تو کتایش همینکه پرچم دم اسبی و کلاه خود های
 براق آجودانهای تیمور را نزدیک دید و متوجه آنجمله خطرناک ناگهانی
 تیمور گشت پایان کار خود را حتم دانست.

تو کتایش با عده ای از اشراف که نزدیک وی بودند به عقب
 برگشت و از میدان معرکه بیرون جست و بهزاران سردی که هنوز در
 میدان کارزار برای او جانبازی می کردند اعتنائی ننمود. او با سایه
 مرگ مسابقه گذارده بود.

با فرار تو کتایش پرچم بزرگ شاخدار قزل اردو سقوط کرد.

فصل هیجدهم

مسکو

سپاه تاتار با خاطری آسوده پیش میرفتند. تمام اردوی تو کتامیش را تصاحب کردند. دیگر از حیث خواربار و اسب نگرانی نداشتند. از ده لشکر تیمور هفت لشکر مأمور تعقیب مغولان شدند - زیرا سه محض سقوط پرچم مغول سران سپاه هر یک بطرفی گریختند. بقیه سپاهیان که بطرف مشرق و باتلافهای ولگا رو آورده بودند بیشترشان از دم تیغ تاتار بخاک هلاک افتادند. وقایع نگاران مینویسند صد هزار نفر در آن جنگ و گریز کشته شدند و آنچه مسلم است آنست که کشتار عظیم بود.

دو باره خط شکار تشکیل شد ولی این دفعه برای اینکه اراضی واقع در دو طرف رود ولگا را بیاد غارت و یغما بدهند. تاتار با عجله هر چه تمامتر متوجه قسمت های گرم جنوبی شده گله های گاو و بز گوسفند و شتر را جمع نموده داخل رما اسبها کردند. هر دهکده ای را که سر راه خود میدیدند با دقت تمام پسران و دختران زیبای ساکن آن محل را بازرسی و آزمایش مینمودند. و همینکه وارد خاک روسیه شدند از ثروت عظیم آن ملک شگفت در آمدند. شمن های طلا و نقره خسر سعید سمر سپاه قدری فراوان بود که هر سر سازی و فرزانش تمام عمر از آن استفاده میکردند.

هر مردی همراه خود قاطری میکشید که بر آن قاضی پدروحه های بافته پوست روباه نقره فام و پوست های گوناگون بود بعلاوه یک قاضی کره اسب جوان نعل نخورده بدک میکشید. در وضع هر کس پس از آنچه میتوانست جمع کند غنیمت بجنبش آورد و خواه ناخواه مفاری از آنرا جامی گذاشت. سر انجام همه هفت ها در استب های پدین گرد آمدند و تیمور اجازه داد یک هفته تمام مر سه جشن برپا شود تا در

آن محل خوششان آمد . علف های بلند بانسیم ملایم حرکت میکرد و از کنار چمن رود خانه آهسته میلغزید و جاری میشد . مه وجود نداشت و زیر پرتو ماهتاب هر ساقه علف راست ایستاده خود نمایی میکرد و ابری که بسرعت در آسمان میگذشت روی دریای علف سایه زیبایی میافکند . حشرات شب یکنواخت و ملایم صدا میکردند و پرندگان آهسته آهسته با پنظرف و آنظرف می پریدند از چمنزار بوی معطری به مشام میرسید و مجموع این وضعیت يك نوع آسایش و تن آسائی بوجود می آورد تا آنجا که خود تیمور هم با آن مخالفتی نداشت . تیمور با امیران خود در سرا پرده دریافت حریری که از نوکتامیش گرفته بود مجلس جشن تشکیل داد . زیر پای آنها گلاب میافشانند و اسیران انواع خوراک ها را بخدمتشان میآوردند . در این اثناء سازندگان و نوازندگان با عود و گیتار بمجلس جشن اعضاء گشتند و سرودی در باره فتوحات تاتار بنام « مژده پیروزی صحرا » نواختند . اما همینکه خوراک تمام شد و نوبت میگساری رسید - آهنگ ساز و آواز تغییر کرد و بجای گیتار و عود نی و نی لبك (بالالایکا) نواختند و آواز های ملایم سرآیدند . در جام های طلائی شراب و عرق خرما و شراب عسل و شراب انگور به خدمت سلحشوران فاتح میآوردند . زنان ماهروی اسیر ساقی بودند . صدها زن و دختر ماهروی خوش قد و بالا که از میان سایر زنها انتخاب شده بودند در آن بزم عیش مجلس آرائی میکردند . عبادت معمول این زنان زیبا را برهنه کرده بودند و گیسوان مشکین آنان روی شانه های بلورین مسی درخشید . بآنان امر شده بود آواز ها و سرود های عشقی که قبل از اسارت میخواندند هم اکنون در آن بزم بسرایند .

پس از پایان ایام جشن تیمور بطرف سمرقند حرکت کرد و فرمان داد سیف الدین سپاه را بعد از او بیاورد . سمرقندی که هشت ماه تمام از تیمور خیر نداشت با شوق فراوان باستقبال فاتح بزرگ آماده گشت . خطر حمله مرنفع شده بود و از آن بیعد آن شهر را سمرقند محروسه (۱) می خواندند .

۱- محروسه عنوانی است که به پای تخت های ممالک اسلامی اطلاق می شود و تا چندی پیش شهر تهران را در فرمانها و اسناد رسمی دارالخلافه محروسه می خواندند

تیمور توکتامیش را بحال خود وا گذاشت و قسمت شمالی امپراتوری قزل اردو را بدست طبیعت سپرد ، درست است که تیمور يك افسر مغولی را بعنوان ایلخانی نواحی متصرفی تعیین کرده بود . ولی این موضوع فقط صورت ظاهری داشت که استیلای تیمور را تأیید می کرد اما سرانجام توکتامیش مراجعت نمود .

سه سال پس از اینوقایح توکتامیش در مرزهای ممالک تیمور واقع در شمال دریای خزر پدیدار شد . تیمور با خشم بیه وی چنین نگاشت :

« توجه بلائی برداری که نمیتوانی در مرز خود آرام بگیری ؟ جنگ پیشین را از یاد برده‌ای ؟ البته داستان فتوحات را شنیده‌ای ؟ میدانم که جنگ و صلح در دست من است . تو نتیجه دوستی و دشمنی مرا آزموده‌ای . پس فکر کن و دوستی و دشمنی مرا يك کدام برگزین و نتیجه را بمن اطلاع ده . »

توکتامیش جسور جنگ را برگزید و اتفاقاً وضع طوری بود که شکست تیمور قطعی بنظر میرسید . در آنواقعه کار بجائی کشید که شمشیر تیمور شکست و خودش با چندتن از همراهان محصور ماندند و یارانش از اسب پیاده شده دور او جمع آمدند و بالاخره یکی از تاتار به نام نور الدین سه ارابه دشمن را آورده حصار تیمور ساخت و سپس کمک رسیده آنها را نجات داد . در این جنگ میرانشاه پسر تیمور و امیر بزرگ سیف‌الدین هردو مجروح گشتند .

ولی این جنگ کار قزل اردو را یکسره ساخت . توکتامیش قلعه‌های شمال گریخت . و قبیله او پراکنده شدند . بعضی از آنان به ارمنه بعضی به کریه و حتی عده از آنان بهجاریستان مهاجرت کردند و بسیاری از آنان به تیمور پیوستند .

سرنوشت شهر سارای در کنار ولگا اسف انگیز گشت . این بار تیمور از شهرها چشم پوشیده به تعقیب توکتامیش برخاست . مردم شهر سارای را در وسط زمستان سرد بصحرا راند که همانجا تلف شوند و عمارات چوبی شهر را آتش زد . شهر حاجی طرخن واقع در دهه ولگا را زیرورو کرد . داستان نویسان میگویند این شهر بواسطه عظمت پنخ

از خود دفاع میکرد و مردم روی آن یخ ها آب میریختند تا قطعات یخ ضمیم گردد و از هجوم دشمن جلوگیری شود . تیمور سپاهیان خود را تذکر داد که بانتقام آتش گرفتن کاخهای بخارا بدست مقولان اکنون باید از جان بگذرند و شهر را بکشانند . در نتیجه تمام مردم حاجی طرخان کشته شدند و فرماندار شهر زیر تیکه های یخ در رود خانه مدفون گشت .

همینکه پرچم تیمور بطرف رود دن (۱) حرکت کرد مسکوبلرزه درآمد و البته حق هم داشت . شاهزاده بزرگ روس با امید کمی لشکر کشی کرده آماده کارزار شد . در ضمن سورتیه های چندی بشهر « ویشی گورود » رفت تا شمایل مریم را بمسکو بیاورد . شمایل در میان صفوف مرد و زن که بزانو افتاده بودند وارد مسکو شد و مردم همه فریاد می زدند :

« ای مادر خدا روسیه را نجات بده »

و در هر حال روسها نجات خود را از آن شمایل می دانند . زیرا تیمور از کنار دن بازگشت (۲) و تا کنون کسی علت این بازگشت را

۱- رود دن یا دونا از رود های مهم اروپای روسیه از دریایچه ایوان سرچشمه میگردد و از کنار ستالینگراد گذشته بدریای آزوف میریزد حداکثر عرض آن ۱۴۰۰ پا و طول رود ۱۳۲۵ میل میباشد این رود از ماه دسامبر تا ماه آوریل یخ می بندد ولی ازحیت ماهی یکی از منابع عمده ثروت بشمار می آید

مترجم

۲- باید دانست که هفت سال پیش از این واقعه توکتامیش مسکو را غارت کرده بود و تیمور هم بنوبه خویش قزل اردو را تاراج نمود . مسکو باینجهاد هزار جمعیت عجیب و غریب آن در نظرتیمور چیزی جز شهر کنار جاده نبود . بیشتر مورخان میگویند تیمور در مسکو قتل و غارت کرد اما سالنامه روس ها واضح و روشن می باشد .

چهار سال بعد « ویتوئد » دوک لیتوانی دیوانه وار بر سپاهیان تاتار که در جنوب روسیه بودند تاخت آورد . ولی دونفراز خوانین در بدایتیموری سپاهیان لیتوانی و لهستان گالیسی و امیر بزرگ توتون ها را بسختی منکوب کردند . (دو یادداشت های مربوط تفصیلی از وقایع جنک مزبور که به اختصار ذکر شده دیده می شود)

در هر حال این شمشیر تیمور بود که روسها را از بندگی منول آزاد ساخت

مؤلف

نمیدانند. مسکو از خطر جست ولی اروپائیان مقیم کرانه دریای آرف به خطر افتادند. مردم دلیر شهرهای دنیس و جنوا و کاتالان و باسک زیر شمشیر تاتار افتادند و بنادر برده فروشی و اماکن بازرگانی آنان به آتش سوخت.

تیمور در وسط زمستان بخرابه های امپراتوری مغول رو آورد. دوره درخشان قزل اردو همان ایام جوجی بود که قوانین چنگیزی در آنجا اجراء میشد. سپس قلمرو خوانین مغول به صحراهای گوبی و توندراي شمالی محدود ماند.

تیمور نواحی شمال را واگذارده بلشکرکشی در اطراف دریای خزر پرداخت تا راهی از میان کوه های مجاور دریای خزر برای خود بگشاید.

تیمور عده تازه ای بسپاه خود افزود و آنان عبارت بودند از مردان قبچاق (مردان صحرائی) و قارلوق (مردان برفی) . و سپس بطرف جنگلهای محصور و گردنه های عزیمت کرد که برای سپاهیان دیگر سنگر غیر قابل نفوذ محسوب میشد. برای عبور از این نقاط باید راه ها را برید و راه تازه احداث نمود و لانه های سنگی دلیران گرجی را درهم شکست. دلیرانی که با شجاعت معمولی خویش راه را قدم به قدم بر تیمور می بستند.

يك تابستان تمام برای اتمام این عمل ضرورت داشت چه که تیمور دستورهائی مافوق طاقت و قدرت بشری بردان خود میداد. راه جنگل گاه به بیشه هائی از سروهای بلند بر میخورد که تمام درختان دیگر را زیر گرفته بودند. گاه به تنه درخت های کهن سالی میرسیدند که انواع گیاه های پیچك اطراف آنها گرفته بود. این جنگل ها عموماً بقدری انبوه بود که باد هم میان آنها راه نداشت. فقط گاهگاهی در پاره نقاط آفتاب دیده می شد و در سایر جاهای جنگل تاریکی غلبه داشت. و چه بسا که باید از میان درختهای کهن راه برید و از آن عبور کرد.

در محلی یکی از قبایل کوهستانی به نقطه غیر قابل عبور پناهنده گشتند. این محل قله کوهی بود که اطراف آنرا صخره های مرتفع محصور کرده بود و هیچ تیری به آن نمیرسید. تیمور اجزه نداد که این سنگردست نهورده بماند و مردمش تسلیم نشوند.

لذا سپاهیان بدخشانی را فراخواند که شاید راهی به آن قله بیابند این مردان کوهستانی در قله های کوه حیوانات وحشی را شکار می کردند و بکوه نوردی عادت داشتند. اما همینکه از آن صخره به آن گرده از آن شیب به آن فراز رفتند و اوضاع را بررسی کردند عجز خود را بتیمور گزارش دادند. با این همه تیمور نمیخواست از آنجا چشم پپوشد. تیمور از محل دیگری ارتفاع قله را معاینه کرده فرمان داد نردبانهایی بسازند و آنرا طناب پیچ کنند. نردبانها را تا ارتفاع سیصد پا بلند کردند و طنابها را بلند ترین درختان بستند. سر نردبانها بیک قسمتی از صخره ها میرسید و سپاهیان از آن صخره به صخره های دیگر نردبان می گذاردند و با طناب بیکدیگر کمک میرساندند. در ضمن پناهندگان قله از آن بالا سنگ می افکندند و دسته ای از سپاهیانرا پائین می انداختند. بالاخره هدای تا صخره تیررس رسیدند و همین که دسته دیگر به آنان پیوستند گرجی ها تسلیم گشتند.

با این جریانات سپاهیان تیمور بدو طویلی رسیدند که بدریا متصل میشد. جلوی آنان سلسله جبال البرز واقع در شمال ایران بود. قلعه ها و استحکاماتی در این جبال وجود داشت که مثل قلعه های مستحکم گرجستان مینمود. تیمور بیکدیگر یکی فرمانروایان این قلعه ها پیشنهاد تسلیم و اطاعت داد که در آنصورت از هر مجازاتی معاف خواهند بود. محاصره دوتا از این قلعه ها یعنی قلعه کلات و قلعه تکسیریت در تاریخ مشهور است. قلعه کلات (۱) در زمین مسطح کوهستانی و دارای چشمه های آب شیرین و چراگاه های مناسب بود. این تیکه زمین از میان گردنه ها و تنگه ها بیرون جسته و محاصره آن امکان نداشت. تنگه ها غیر قابل عبور و قله غیر قابل وصول بنظر میآمد. در سالهای بعد نادر شاه گنجینه های خویش را در این قلعه ذخیره کرد.

۱- کلات و کلا و کلاته هر سه بمعنای قلعه است در شاهنامه نیز نام کلات آمده و هنوز هم در مازندران قلعه را کلا میگویند مانند کادی کلا و غیره اما کلات بمعنای شهر کوچک و قلعه در سه محل بوده و هست یکی کلات خراسان و با نادری که مورد گفتگوی مؤلف است دیگر کلات بلوچستان (پاکستان) و سومی کلات قندهار است مترجم

تیمور که حمله با قلعه را غیر ممکن دید دست‌های چندی از سپاهیان را مأمور گردنه‌ها ساخت و خودش رفت. اتفاقاً بیماری و آگیری در قلعه پیدا شد و اهل قلعه تسلیم شدند و راه‌ها و دروازه‌های قلعه برای استفاده آینده باز شد.

اما قلعه تکریت روی صخره‌ای در مقابل رود دجله بنا شده بود. و قبیله مستقل غارت‌گری در آن اقامت داشته براهزنی مشغول بودند. این قلعه هیچگاه با حمله و هجوم مستخر نشده بود.

همینکه تیمور بنزدیک قلعه رسید رئیس قبیله تصمیم گرفت که تسلیم نشود. و تمام راه‌ها را با سنگ و آهک مسدود ساخت.

فوراً دهل حمله تاتار بصدا در آمد. کارهای خارج قلعه به عجله انجام گرفت و اهل قلعه بدون قلعه رفتند. مهندسين تیمور در صدد ساختن منجنیق سنگ افکن برآمدند. الوارهای بزرگ را سوراخ کرده آماده نمودند و ماشین سنگ اندازی را بکار انداختند. چنین تصور شده بود که سنگهای منجنیق از روی دیوار قلعه به پشت بام ساختمانها فرود می‌آید و عمارتها را یکی از پس دیگری ویران میسازد.

اما بعداً محقق شد که چنان محاصره‌ای زیاد سودمند نیست و سنگ منجنیق بدیوارهای محکم قلعه صدمه نمیزند. در سومین شب دسته فرماندهی بنام سید خواجه از یکی از برجهای خارجی قلعه بالا رفتند و آنرا متصرف شدند ولی نتوانستند بدیوار قلعه نزدیک شوند.

بالاخره سپاهیان تیمور سقف بلندی روی چوبها و تیرها برافراشتند و مهندسين و کارشناسان تاتار بکار افتادند. و سکوی پهنی ساختند که به طول صخره بود و در زیری و پایه‌های قلعه قرار میگرفت.

آلات و افزار برنده میان افراد تقسیم گشت و هفتاد و دو هزار مرد با میله‌های فولادین و چکش و کلنگ مشغول تراشیدن صخره‌ها گشتند. این کار در تمام ساعات شب و روز ادامه داشت و کارگران به نوبت عوض میشدند. یکی از دسته‌های مخصوص مأمور شدند تا بیست قدم میان صخره تونل احداث کنند و زیر صخره را شمع بزنند که فرود نیاید.

اهل قلعه که از این جریان باخبر گشتند بوحشت افتادند هدیه‌های نفیس بخدمت تیمور فرستادند. تیمور آنان گفت که باید حسن تکریتی

رئیس قبیله بیاید و تسلیم شود. ولی حسن باین امر راضی نشد. از آنرو دهلهای بزرگ بعدا درآمد و حمله آغاز گشت و شمع ها و دیر کهای زیر صخره ها یا خار و بوته آلوده به نفت پیچیده شد. سپس آتش افروزی شروع گشت و دیر کهای نیم سوخته بزیر افتاد و قسمتی از قلعه را فرو ریخت و عده ای از اهل قلعه را با خود پامین آورد. سپاهیان تاتار سنگهای بزرگتر و بیشتری با منجنیق پرتاب کردند ولی با مقاومت ازجان گذشته محصورین مواجه شدند. تیمور فرمان داد تیر ها و الوار های دو قست دیگر را که زیر بنای قلعه بود آتش بزنند و دود سیاهی دورتا دور قلعه را مثل گنبد فرا گرفت.

هینکه شکاف های تازه پدید آمد هنگ های مسلح با سلاحه سنگین مأموز حمله گشتند. و اهل قلعه تکریت در پشت قسمتهای خرابه قلعه به ارتفاع بلندتری پناه بردند و در آنجا نیز تعقیب شدند و حسن رئیس قلعه با دست و پای بسته از بام قلعه بزیر افتاد. مردم غیر سپاهی از سپاهیان جدا گشته و مورد بخشش واقع شدند اما سپاهیان میان افراد تاتار قسمت شده بقتل رسیدند. سرانرا از تن بریدند و از آنسرها با گل رودخانه برجها و مناره ها ساختند. روی پایه های سنگی این بنا ها جمله افسانه مانند زیر حک شده بود. « سرنوشت کفار و شریران را بنگر. » گرچه حقیقت مطلب چنین بود: « سرنوشت مخالفین تیمور را بنگر. » دیوارهای نیبه خراب قلعه بحال خود باقی ماند تا روزها و همگذوان و تماشاچیان آنرا نگریده از قدرت و نیروی تاتار باخبر شوند. شبها کسی بدیدن آن مناره ها نیبآمد زیرا بقرار مذکور در موقع شب آتش نفت بالای مناره کله پدیدار میشد و فقط گراز های وحشی میتوانستند از لای بوته ها جایگاه قلعه تکریت را به بینند.

در مدت هفده روز تکریت (۱) غیر قابل تسخیر بدست تیمور افتاد. آنسوق تیمور بر نواحی آردال نواحی دریای خزر و کوهستانهای ایران و قفقاز استیلاء داشت. قلرو او در خراسان تا دوهزار و دوپست میل امتداد می یافت. چهارده شهر از نیشابور تا آلماتی باجگزار تیمور بودند.

۱ - از شهرهای کرد نشین عراق واقع در کرانه رود دجله و موطن

صلاح الدین ایوبی قهرمان نامی شرقی است مترجم

ولی این فتوحات بقیمت جهان تیمور تمام شده بود زیرا شورای عالی امیران از عده کمی تشکیل می یافت . بهادران از میان رفته بودند . ختای بهادر در برنهای رود سیحون تلف شد . شیخ علی بهادر که در قزل اردو کلاه خود از سر برداشت بدست بك جاسوس تر کمن کارد خورد و از پا درآمد . عمر شیخ پسر دوم تیمور در قفقاز تیر خورده بود . اجل که بخود تیمور ترحم آورده بود پسر دیگرش را از کنارش گرفت . این بار دیگر تیمور هیچگونه احساسات دمرک پسر ابراز نداشت و با خون سردی گفت : « چه باید کرد خدا داد و خدا گرفت . » سپس فرمان داد بسرقند باز گردند .

میان راه در آق سرای توقف کرد . ساختمان کاخ سفید (آق سرای) باتمام جزئیات آن در کنار شهر سبز باتمام رسیده بود . تیمور چندی در کاخ سفید استراحت نمود و از امور کشور موقتاً کناره گرفت .

تیمور در آن ایام بزیارت بقعه پسر ارشدش جهانگیر رفت و دستور داد مقبره او را بزرگتر کنند تا برادر جهانگیر عمر شیخ نیز در آنجا دفن شود . در سالهای آخر تیمور بیشتر ساکت بود و بیش از هر چیز بشطرنج می پرداخت و ایام خود را درسرقند میگذرانید . چیزی از نقشه های خود نمی گفت ولی ناگهان پس از مرگ عمر شیخ مهمم بزرگترین حمله های خوبش گشت .

فصل نوزدهم

ساقیان - هم پیاله ها

تا آنموقع فاتح تاتار توجهی بجنوب نداشت . بچال مساوراه هندو کش یعنی هندوستان فقط از نظر تجارت اهمیت می داد . و يك سلسله کوپر شوره زار میان تیمور و ایران فاصله بود .

ایران یعنی آنکشور با عظمت در آنموقع بحال ویرانی افتاده بود بر تخت مرمری که قهرمانان بزرگ ایران و اسلام جا داشتند در عصر تیمور امیران عیاش و غزلخوان جلوس کرده بودند . شغالان بکنام شیران مفر گرفتند .

زوار برهنه در آفتاب خود را خشک میکردند و درویشان بآهنک طبل دور خود میچرخیدند و در عین حال متوجه سکه هائی میشدند که توی کَشکول آنان میریختند . امیران سوار بر استر حرکت می کردند و غلامان چتر بر سر آنان میگرفتند . بیشتر سجاده های ابریشمی (مخصوص نماز) می آلود بود . و ریش های سفید از دود حشیش رنگ گرفته بود ایران سرزمین حاصلخیز و در عین حال پر گرد و خاک و شب های مهتاب که اشعهٔ ماه بر باغهای محصور میآفتاد بهشت برین بنظر میرسید و همین که باد های گرم صحرائی برمیخاست آنرا تبدیل به جهنم می ساخت . در همین سرزمین ستونهای با عظمت تخت جمشید برپا مانده بود . و در همین سرزمین سالونهای مرمری دیده میشد که روی آن دختران سمیرامیس رقصیده بودند .

حافظ شیرازی راجع بکشور خود میگوید که در این سرزمین سازندگان هست که کمتر جائی پیدا میشود چه که این سازندگان طوری با مهارت میتوانند که مست و خمار را برقص درمیآوردند .

ایران که امروز آنرا پرس میگویند مدتها از ثروت در زحمت بوده است . بروتمندان بدگمان و امیران آن طماع بودند

پادشاهان پسران خود را کور میکردند و بمرک برادران خندیده می گفتند زمین را با برادر تقسیم کردیم اوزیر زمین را گرفت و من که پادشاه هستم روی زمین را دارم .

يك نسويسته انتقادی و هجائی (ظاهراً مقصود عبید زاکانی است مترجم) در باره ایران چنین میگوید : « در اینجا بخت یار نادانان می باشد و دانا کسی است که نتواند نان خود را تهیه کند . بانو کسی است که چندین عاشق داشته باشد و کدبانو آنکه پیش از دوسه دوست ندارد . (۱)

در این سرزمین در آنموقع صوفیان پشینه پوش با شاعران از تصوف سخن میگفتند . و ساقیان در آنجا فراوان بودند .

تقلیدچیان سالوسان چابلوسان و کزافه گویان و کدایان ابریشم پوش هم پیاله و ندیم امیران و شاهزادگان می گشتند . و میان آنان شاعران نیز یافت میشدند .

این شاهزادگان خوشگذران فریفته دختر رز بودند و با این که مطابق دیانت اسلام نوشیدن آن منع میشد باز هم از آن دست برنیداشتند و بجای اینکه اسلحه برکنند اشعار بزمی میسرانیدند

این چرخ و فلک که ما در آن حیرانیم
فانوس خیال از او مثالی دانیم
خورشید چراغ دان و عالم فانوس
ما چون صوریم کاندرا آن حیرانیم

اگر کسی بدین استهزاء میکرد او را سنگباران می نمودند ولی همینکه مست میشدند همه نوع بدین نوهین میکردند . اینان یونانیان آسیا محسوب میشدند . در عین عیاشی و خوشگذرانی تعصب دین هم داشتند . از تاتار بدشان میآمد و تاتار را مردم بی دین بدعت گزار می دانستند .

پادشاه معاصر حافظ شیرازی بیش از هر پادشاه دیگر سرگرم باده و شیفته و فریفته بزم ماهرویان بود و شمع و می و دروازه را برهر چیز

ترجیح میداد . (۱) این پادشاه در اواخر عمر متوجه شد که چندی پیش با تیمور سوگند وفاداری خورده است . وی پیش از مرگ برای گورو کفن خویش اقداماتی بعمل آورد و تحت نظر خود آنرا مهیا ساخت . و برای تیموزی که او را هیچگاه ندیده بود نامه تأثر آمیزی راجع بنزدیکی رحلت خویش چنین نگاشت :

« مردان بزرگ بخوبی آگاه هستند که دنیا دارفانی است . مردان دانشمند خود را بهوی وهوس و تجلات و تعیشات زودگذر جهان آلوده نیسازند زیرا میدانند همه چیز دنیا در گذران میباشد ... »

اما راجع به پیمان میان من وشما که هیچگاه قصد شکستن آنرا نداریم در نظر من این عقد اتحاد و دوستی همایونی بزرگترین پیروزی میباشد و اگر جبارت نباشد آرزوی من آنست که روز قیامت این عهدنامه در دست من باشد تا مرا بشکستن پیمان ملامت نکنید .

اکنون پیشگاه خالق عالیمان دعوت شده ام و خدای متعال را شکر میکنم که چیزی برخلاف وجدان نکرده ام که شایسته ملامت باشم . البته انسان جایز الخطاست و از من نیز مانند هر بشر گناهکاری خطاهایی سرزده است . در مدت پنجاه و سه سالی که روی زمین زندگی داشته ام از تمام لذات دنیا بهره مند بودم

خلاصه آنطور که بودم میبیرم و تمام هوی و هوسهای دنیا را ترك میگویم و از خداوند برای پادشاه بزرگ (تیمور) برکت میطلبم پادشاهی که مثل سلیمان حکیم و مثل اسکندر بزرگ است . گرچه ضرورت ندارد راجع بفرزندانم زین الدین سفارش کنم . خداوند او را زیر سایه شما حفظ کند . من او را بخدا و شما وامیگذارم . شك ندارم که شما این عهد را حفظ خواهید کرد ...

و نیز استدعاء دارم دوست صمیمی خود را برای آخرین بار از دعا فراموش نکنید دوستی که با امید و خوشحالی به محبت شما از این جهان می رود شاید خداوند در نتیجه دعای آن پادشاه بزرگ توانا بمن رحم آورد

۱ - مقصود شاه شجاع از خاندان آل مظفر است مؤسس این سلسله شرف الدین مظفر جا کم میند در سال ۷۱۳ هجری سلسله آل مظفر را تشکیل داده در قسمتی از فارس کرمان فرمانروا شد آخرین حکمران آنان شاه منصور میباشد که در ۷۹۵ هجری بدست شاهرخ فرزند تیمور کشته شد مترجم

ومرا بزمره مقربان ببرد. استدعای من از آن اعلیٰ حضرت همین است وصیت آخر من چنین است که شما در آخرت مسئول و جواب دهنده آن خواهید بود. <

ظاهر آ شاه فارس بهین مضمون هم نامه ای پادشاه بغداد ارسال داشت. پادشاه فارس پس از کمی مرد و شاهزاده ها برای تقسیم متصرفات بر سر هم ریختند. یکی اصفهان و دیگری شیراز و آند بگر جای دیگر را گرفت. این شاهزاده ها خود را پادشاه خواندند بعضی از آنها به نام خود سکه زدند و همه نوع باج و خراج از مردم گرفتند و با یکدیگر به نزاع و کشمکش پرداختند. اینان همه از آل مظفر بودند و زد و خورد آنها مثل مشهور را بیاد می آورد که «مثل پسر عموازی یکدیگر متفر هستند.» در سال ۱۳۸۶ میلادی هنگامی که آفتاب مه آلود زمستان صحرا های ایران را تاریک و کم نور ساخته بود تیمور از شمال بجنوب حرکت کرد. وی هفتاد هنگ از سواران دلیر همراه داشت و با فراغ خاطر پیش می آمد. همینکه تاتار بشهر اصفهان رسیدند و مسجد ها و خانه ها و خیابانها و بازارها و پلهای آنرا دیدند از عظمت آن شهر بشگفت درآمدند این بطوطه که پیش از آنها با اصفهان آمده از عظمت اصفهان چنین مینویسد: «ما از میان جویبارها و چمنها و ده های با صفا گذشتیم در دو طرف راه برج های کبوتر صف کشیده بود. این شهر بزرگ و زیباست گرچه از جنگهای داخلی مذهبی صدمه زیادی می بیند. زرد آلوهای اعلیٰ خرپوزه و به نیکو در اینجا است و همانطور که ما در آفریقا انجیر را خشک می کنیم اینها آن میوه ها را در اینجا خشک میکنند. مردم اصفهان بسیار خوش اندام می باشند. پوست آنان سفید مایل بقرمزی میباشد. فوق العاده مهربان و مهماننواز می باشند و در مهمانی دادن باهم رقابت می کنند. آنها شمار بنان و پنیر دعوت می کنند ولی زیر رو پوشهای ابریشمی ظرف پر از شیرینیا و غذا های بسیار مطبوع و قیمتی میباشد.»

تیمور بقصد جنگ نزدیک اصفهان آمد ولی قلبا بآنکار تمایل نداشت. زیرا الناس و درخواست شاه سابق بخاطرش می آمد از طرف دیگر از آن مظفر رنجش داشت که چرا سفیرش را بی جهت توقیف کرده بودند. سالها بود که تیمور از کشمکش آل مظفر خبر داشت و بدک خود شخصاً برای مطالعه اوضاع بطرف ایران آمد.

عموی زین‌الدین با سران و بزرگان اصفهان به استقبال تیمور بیرون شتافتند. بآنان هدایائی مرحمت شد و روی قالیچه امیر تیمور جلوس کردند و راجع بسرنوشت اصفهان مذاکرات آغاز گشت.

تیمور سخنان تملق آمیز حضار را در هم شکسته گفت: «مردم و شهر اصفهان از قتل و غارت معاف هستند بشرطی که باج و خراج بدهند.»

آل مظفر راجع بباج و خراج موافقت کردند چه میدانستند سپاهیان با این تعداد اینهمه راه را بیجهت طی نمیکند و نمی توانند دست خالی برگردند. لذا استدعاء کردند نمایندگان برای تحویل گرفتن پول به شهر بیایند و سران تاتار هر کدام برای رفتن یکی از محلات شهر تعیین شدند. يك امیر بزرگی نیز برای نظارت در عملیات آنان مأموریت یافت روز دیگر تیمور رسماً بشهر آمده در خیابانها گردش کرد و مجدد بار دو گاه بازگشت و افواجی برای پادگان شهر گماشت.

تا شب هنگام همه کارها مرتب گذشت. این هفتاد هزار سرباز و سپاهی مدت دو ماه و بیشتر حرکت می کردند و کمترین تصادف بدی برای آنان رخ نداده بود و بیش از هر جا شیفته زیبایی اصفهان شده بودند. پادگانهای شهر با عجب و حیرت در بازارهای اصفهان می گشتند و رفیقان دیگرشان که در اردو بودند برای آمدن شهر و دیدن آن یبانه هائی می تراشیدند. و کم کم سپاهیان وارد میخانه ها گشتند.

در باره اتفاقات بعدی روایات مختلف است. چنین بنظر می رسد که عده ای از آشوب طلبان ایرانی سرپرستی آهنگری گرد هم آمدند و فریاد و اسلاما بر آوردند. در این داد و فریاد مردم از خانه ها بیرون ریختند و نزاع در گرفت. و میان پادگان و مردم شهر که تا آنساعت بصلح و صفا میزیستند چنك خونین در گرفت. در بعضی از محله های شهر رؤسای مسئول عده ای از سران تاتار و سپاهیانرا حفظ کردند ولی درباره محله ها عده ای از آنانرا کشتند.

پس از این خونریزی جمعیت بکار بزرگتری دست زد. باین معنی که پس از تصفیه شهر از سپاهیان تیمور مردم بدروازه ها رو آوردند و پاسبانهای محافظ دروازه را کشتند و درها را بستند.

همینکه صبح دیگر این خبر به تیمور رسید از شدت خشم دیوانه

شد. ظاهراً در این زد و خورد سه هزار تاتار بقتل رسید که از آنجمله یکی از امیران محبوب تیمور و دیگر پسر شیخ علی بهادر بود. تیمور فرمان یورش داد. بزرگان ایرانی که در اردو بودند بشفاعت برخاستند ولی شفاعت آنان رد شد. مردمی که دیشب بحمله پرداخته بودند اینک مجبور بدفاع شدند.

ولی تاتار دروازه‌ها را درهم کوفتند و تیمور فرمان قتل عام داده گفت که هر سربازی باید سر بکنفر از اهالی شهر را بیاورد. اهالی محله‌هایی که در کشمکش شرکت نداشتند قتل عام شدند فقط برای حفظ سادات و اشراف اقداماتی بعمل آمد. سایر مردم شهر با شدت هر چه تمامتر دچار غارت و کشتار گشتند. کشتار در تمام روز ادامه داشت و شامگاهان بدبختانی را که در سوراخ‌ها و پستوها پنهان بودند بیرون کشیدند و میان برف سر بریدند.

سپاهبانی که در قتل عام شرکت نداشتند سر اصفهانی‌ها را از سربازان میخریدند و برای تیمور میبردند. تاریخ نویسان مینویسند که ابتداء بهای هر سرباست کبک و سپس نیم دینار و سرانجام به هیچ تنزل کرد. این تحفه‌های هولناک ابتداء کنار دیوارها انباشته شد و سپس در خیابانها از آن منار ساختند. باین طریق هفتاد هزار نفر و بسا بیشتر از مردم اصفهان بقتل رسید. نقشه این کشتار قبلاً طرح نشده بود. تیمور ناچار برای انتقام خون سپاهیان خویش باینکار دست زد و البته این انتقام بسیار بیرحمانه و برخلاف انتظار انجام گرفت. این کسار سایر امرای آل مظفر را بوحشت انداخته مجبور به تسلیم کرد. و فقط امیر منصور تسلیم نشده بکوهستانها گریخت.

شیراز و سایر نقاط آرامی بیج و خراج برداختند. ده خویین تیمور در خطبه‌ها خوانده شد و نوراً شاه شاهان گفتند و تیمور هم بهرینک از خاندان آل مظفر که حکومت وید منصبی میداد آرا بآتمند بهر قرمز خود علامت میگذازد. ایشان دست نشانده تیمور و تیمور حاکمانه‌گر آنان محسوب میگشت. سرزمین ایسران بدست آل مظفر و تعست نصر تیمور اداره می‌شد. تیمور که از سنگینی ملیت بر نهم شده قساری از آنرا تضعیف داد.

داستانهای تاریخی مربوط بورد تیمور شیراز و ولایت ...

یکی هم این است که وی آنشاعر نامی را احضار کرد . و شاعر با خسرته درویشی نزد امیر آمد . امیر تیمور با خشونت به حافظ گفت شنیده ام تو این شعر را سروده ای :

« اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل ما را

بنحال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را »

حافظ گفت آری این شعر از من است .

تیمور بوی بانك زد که من با شمشیر سمرقند را تصرف کرده ام و سالها برای تصرف آن شهر جنگیده ام و اکنون از هر شهری تحفه ای برای سمرقند میبرم . چطور تو این شهر را بنحال يك ترك شیرازی می فروشی .

شاعر پس از لحظه ای تأمل تبسم کرده گفت : « ای امیر در اثر

همان اسراف کاری ها به چنین روزی افتاده ام که می بینی »

جواب حاضر و آماده شاعر تیمور را خشنود ساخت و انعاماتی به

حافظ داده شد . تیمور عده ای خنیاگر از ایران بسمرقند برد و هر گاه که بیاد ساقیان و هم پیاله های جنوب میافتاد از فسراق آنان متأثر میشد . میرانشاه پسر سرسخت تیمور (پسر سوم) که مرد شجاع دلیری بود بهمان اندازه هم قساوت و سفاکی داشت . وی با می و پیاله دمساز بوده عمری بلاقیدی میگذرانید . و فقط ایامی که در رکاب پدر با اردو بسفر می رفت خود را محدود و تصفیه میساخت .

در سالهای بعد تیمور حکومت نواحی خزر را به پسرانشاه داد و همین

که از سفر یکساله هند باز آمد خبردار گشت که پسرش (میرانشاه) دیوانه است . افسران تاتار از عملیات او در شهرهای بزرگ نواحی خزر گزارش های عجیبی تقدیم نمودند . آنها خبر دادند که میران از پنجره عمارات اموال گرانبها را میان مردم پخش میکند و در مسجد ها به پدمستی و می گساری میپردازد . افسران تاتار توضیح دادند که میران در نتیجه زمین خوردن از امپ دچار چنان کسالتی شده است . آنها به تیمور اظهار داشتند که پسرت میگوید من پسر پادشاه روی زمین هستم . آیا ممکن است خود من هم کاری بکنم که در جهان شهرت بیابم ؟

میرانشاه دستور داده بود بیمارستانها و کاخهای تبریز و سلطانیه

را ویران سازند . سخن میران برای افسران تاتار قانون تغییر ناپذیر بود

و بد آنجهت تلون مزاج و سقاقت میران خرابی‌های بسیار بار آورد. بفرمان وی جسد یکی از فلاسفه بزرگ ایرانرا از گور در آوردند و در گورستان یهود دفن نمودند. میرانشاه بواسطهٔ افراط در شرب مشروبات و استعمال مخدرات واقعاً دیوانه شده بود.

افسران تاتار میگفتند: میران دچار خشم الهی شده است. مگر نه وقتی از اسب بزمین خورد سرش را بزمین زد؟

هنگامی زنی رو بست یک و تنها با لباس تیره بدر کاخ تیمور رسید و اجازه ورود خواست. مأمورین فوری درها را باز کرده در برابر وی سرفروید آوردند و رئیس تشریفات با عجله او را نزد تیمور رسانید.

رئیس تشریفات به تیمور گفت: « دختر پادشاه آمده شرفیابی می باشد. » این دختر پادشاه کسی جز خانزاده عروس اول تیمور و زوجه جهانگیر نبود که میخواست پدر شوهر خود را ملاقات کند. خانزاده با بیقراری هر چه تمامتر در اتاق انتظار نشست تا تیمور افسرانرا مرخص کرده او را احضار نمود و خانزاده تقاب و جامه سوگواری را کنار زده روی زیبایی خود را بیدر شوهر نشان داد و روی پای او افتاده به گریه گفت:

« ای امیرامیران من از نزد پسر پادشاه می‌آیم »

این زن دلیر با بیباکی بتیمور مطالب خود را اظهار داشت. این همان زنی است که پس از پراکنده شدن کسان وی بدست تاتار مکرر تیمور را بهربانی نسبت بزیردستان نصیحت مینمود و از آراه برای کسن خویش چاره جوئی مینمود. لحن صدای خانزاده میر رسید که وی راست میگوید و در کار خود موفق خواهد شد. این زن در شهری که میرانشاه اقامت داشت با ملازمان و اطرافیان خویش در کاخ جداگانه‌ای میزیست. و همینکه دیوانگی میران شدت می یافت خانزاده ویر، ملامت می کرد. و با آنکه ملازمان خانزاده ویرا منع مینمودند او بدجسوت هرچه پیشتر بخانه میرانشاه میرفت. زیبایی خانزاده دیوانگی میرا را حدی نسکین می داد و میرانشاه لاقید آنزن را به لایالی گری و زپکی حقه میزد. خانزاده با صدای بلند به تیمور گفت:

« ای خداوندگار از تو عدلت و امنیت میخواهم. »

تیمور چنانکه میدانیم جهانگیر مرزب ارشد حدود را خبی دوست

داشت و او را ولیعهد خویش میدانست . ولی آنموقع جهانگیر زنده نبود و مطابق قانون تاتار ولیعهد تیمور میرانشاه یعنی فرزند ارشد زنده وی محسوب میگشت . از ابتداء میان خوانین تاتار چنین معمول بوده که چهارپسر نخستین شاه باید فرمانروا بشوند .

جهانگیر و عمر شیخ حیات نداشتند . پسران زنده تیمور یکی میرانشاه و دیگر شاهرخ کوچک فرزند سارای خانم بانوی حرم سرا بودند . شاهرخ کمی از فرزندان خانزاده (نواده های تیمور) بزرگتر بود . شاهرخ بر عکس برادران دیگر خود بیش از هر چیز بکتاب علاقه داشت و برای سلطنت و مقام با کسی نزاع نمیکرد . از آنرو وراثت تاج و تخت میان میرانشاه و فرزندان خانزاده باقی میماند . تیمور خطه وسیعی را در اختیار میرانشاه گزارده بود اما میرانشاه بقدری هرزگی کرد که آن مسالك بروزیاهی افتاد شاید خانزاده پیش از آنکه میرانشاه را ملاقات کند نقشه ای برای بهره برداری از زیبایی خود در سرداشته است - شاید زیبایی وی شعله ای بود که حریقی ایجاد نمود .

سائهای بعد در اطراف خلیل جوان کشمکش هائی پدید آمد که خانزاده نمیتوانست آنرا پیش بینی کند .

در هر صورت دلیری خانزاده در قسمت مصاحبه با تیمور قابل تحسین است . وی از فرزند قیصر بقیصر شکایت آورد . او بی واهمه برابر فاتح بزرگ ایستاد و آنچه خواست گفت . تیمور هم در اجرای عدالت تأمل نکرد آنچه که از خانزاده گرفته شده بود بوی داده شد . ملازمان و گماشتگانی تازه بخدمت او تعیین گشت . و احتراماتی که شایسته مقام همسر جهانگیر بود درباره او مجری شد . اما خود تیمور با آنکه از سفر دور و درازی آمده بود فوری هازم سلطانیه گردید .

تیمور پس از ورود بسلطانیه و انجام تحقیقات لازم درباره خراب کاری های میرانشاه ویرا محکوم باعدام کرد . امیران تاتار و حتی آنانی که از وی ستم دیده بودند برای رهایی جان میرانشاه نزد تیمور شفاعت کردند . امیران شاه طناب بگردن بحضور پدر رسید .

تیمور جان او را بغضطر شفاعت امیران بخشید . ولی تمام اختیارات و منصب های او را گرفت . میرانشاه با سرشکستگی و بدبختی در قلمرو وسیع سابق خویش باقی ماند و تحت حکومت فرمانروای جدید بانزواء

و گوشت گیری محکوم گشت . کمی بعد از این وقایع سردار نامی دربار کاستیل یعنی کونت روی دو گائزالیس کلاویجو بعنوان سفیر کبیر از اسپانی سلطانیه نزد تیمور آمده و آنچه درباره وقایع مزبور شنیده به طرز ساده چنین بیان می کند :

« همینکه میرانشاه مرتکب آن عملیات میشده زنی بنام گان زاده با وی میزیسته است . این زن بدون اطلاع میرانشاه شب و روز راه پیموده و نزد تیمور آمد و او را از کارهای پسرش خبردار کرده است . و تیمور هم در نتیجه آن گزارش پسر را از حکومت معزول ساخته است . گان زاده نزد تیمور ماند و اجازه بازگشت نیافت ولی تیمور با احترام او را نگاهداری می کرد . میرانشاه از همین زن پسر پیدا کرد که او را خلیل سلطان میخوانند . »

تیمور همراهان و ملازمان میرانشاه را بی رحمانه کینورداد . شاعران دلفکان تملق گوینان حاشیه نشینان دربار میرانشاه دسته دسته بقتل گناه روانه میشدند و وزیر تیغ جلادان جان میدادند .

خوش مزه اینکه در روی سکوی قتلگاه نیز رعایت سلسله مراتب میشد و همینکه دلقکی بالای پله بهم قطار محترمتری میرسید که ویرا برای اعدام بالا میبردند . با احترام کنار میرفت و با او میگفت :

« چون شما نزد میرانشاه مقرب تر بودید خواهشمندم اینجا هم جلو تر بفرمائید و زودتر خدمت جلاد برسید . »

فصل بیستم قلمرو وسیع

در سال ۱۳۸۸ (میلادی) که تیمور پنجاه و سه سال داشت بر سرزمین آشوب خیز آسیای مرکزی و ایران حکمفرمای مطلق بود . او در همه چیز جز در اسم امپراتور بشمار میآمد . عنوان وی امپراتور گورکان یعنی با عظمت قلنداد میگشت . اما اسماً خان یا تورا یکی از فرزندان چنگیز بروی سبت ریاست داشت .

این خان پوشالی کاری نداشت که انجام بدهد . ظاهراً وی بر يك هنگ (دیویزیون) فرمانروائی میکرد و کاخی هم برای استراحت او در سمرقند تهیه شده بود . و آنچه مسلم است در اجرای پاره مراسم شرکت می یافت . از آنجمله در مراسم قربانسی اسب سفید هنگام پیمان بستن و دیگر هنگامی که دویست هزار سپاهی از برابر پرچم دم اسب رژه می ژفتند . نام این خان بندرت در سالنامه های تاریخی دیده میشود و البته شهرت او در برابر نام بلند درخشان تیمور پست مینمود . او بخوشی در میان ناز و نعمت و تجملات نظامی خویش که سال بسال رو بکاستی می رفت زندگی خود را میگذرانید .

اتفاقاً نام امپراتوری وسیع تیمور تغییر نیسکرد . زیرا تیمور را مثل همیشه امیر ماوراء النهر میگفتند گرچه در عین حال اسم او را ضمن خطبه ودعا در ممالکی که بعداً باید به اسم وی خوانده شود ذکر می کردند .

شاهکار تیمور در يك چیز بود . مردم آسیای مرکزی توسط عده ای از رؤسای قبایل اداره میشدند . اگر ایقان از « ریش سفید » خویش ناراضی میشدند از آن محل کوچ کرده نزد ریش سفید دیگر میرفتند و طوق اطاعت او را گردن میگرفتند . گاه هم در موقع نا رضایتی یکی از

هقطاران خود را بریاست برمیگزیدند و با او نان و نمک میخوردند .
و مردانه در دفاع از رئیس جدید خویش میجنگیدند .

اینان که بنام نیک خود و قبیله خود افتخار داشتند و از آزادی شخصی
و سایر مراسمی که عادات ایلاتی اجازه میداد بهره مند میشدند . در عین
حال زیر نظر فرمانروایان مستبد میزیستند . فرزندان ایلات صحرا کرد
خود را پرستندگان سلاطین میخواندند . همین مردم بدترین غارتگران
زمان خویش بشمار میآمدند و مانند کس از این کوه بآن کوه ب جستجوی
شکار میرفتند . این صحراگردان از عظمت و جلال سلیمان و فتوحات
اسکندر ذوالقرنین (دارنده دو جهان) و تحت طلای سلطان محمد
سخنانی میگفتند . و با سربلندی و غرور تا زمان نوح عقب رفته نسب
نیاکان خویش را به پیمبران می رساندند .

تاریخ و شرح حال هر بقعه مقدسی را میدانستند . و از توراة نیز
اطلاعاتی داشتند . داستانهای آنان تا طوفان نوح میرسید و البته این همه
قل قول طولانی خالی از افتراء و تهمت نمیشد . این مردم به قوانین
مدون اهمیت نمیدادند اما برای اجرای سنن و عادات ایلاتی خویش خون
ها میریختند . از باج دادن تنفر داشتند و چه بسا که باج ستان سخت گیر
چاقو و یا کاردی به پشتش فرو میرفت و فوراً دم می بست .

همان روزهایی که تیمور آتق درها اهمیت نداشت اینان در رکاب
او می جنگیدند و بعداً با وی همراه شده نان و نمکش را خوردند . برای
اداره چنین مردمی دستی از آهن ضرور بود .

آنها هیچگاه پیش از آن متحد نشده بودند . محمود عده ای از
آنانرا زیر برچم خویش گرد آورد . چنگیز تا زنده بود توانست آنها
را دور خود جمع کند ولی پس از مرگ چنگیز اینان دو باره پراکنده
هده هردسته ای زیر نظر رئیس قبیله خود رفتند .

در آن موقع آن ایلات فقط در بسک چیز وحدت کامل داشتند و آن
اطاعت از تیمور بود . جمع کردن آنان از بنه نمودن گرگان دشوارتر
مینمود . شکارچیان کاشغر و غارتگران کوهستانی هندو کش مغول های
جنگجوی باقی مانده قزل اردو ایرانیان دلیر سرزمین آفتاب و عرب های
شجاع بی باک را هیچ قانون مدونی داره کردن نمیتوانست .
تیمور برای اداره کردن این مردم خودش قانون شد . او امر تیمور

مستقیماً باین مردمی که جدیداً تحت اطاعت او درآمده بودند ابلاغ میشد. و باره از آنان که جسارت بیشتری داشتند میتوانستند شخصاً نزد تیمور راه بیابند. تیمور اجازه نمیداد هیچکس بجای او حکومت کند و در کار های مملکتی مداخله نماید. هر سرزمینی که گشوده میشد و یا تسلیم تیمور میگشت فوری فرمانروای سابقش نزد تیمور احضار میشد و یکی از خاندان تیمور یا یکی از امیران در آن سرزمین بطور توارث فرمانروایی می یافت.

این سرزمین تازه جزء قلمرو امپراتوری درمیآمد و شخصی به نام داروغه از طرف تیمور بآنجا وارد میشد وی مستقیماً مسئول تیمور بود و باید به تیمور درباره آن سرزمین جواب گویی کند. علاوه بر داروغه يك قاضی هم برای اداره امور ضمیمه داروغه میشد جنگجویان سرزمین جدید با رضایت خاطر جزء سپاهیان تیمور درمیآمدند و کارگران و صنعت گران در موقع لزوم دعوت میشدند. فرمانروایان سابق این ممالک که بخدمت تیمور میآمدند مشاغل و وظایف مرجوعه را انجام میدادند و اگر خلافی از آنان دیده میشد بزنندگان میافزادند یا بقتل میرسیدند.

نیروی خستگی ناپذیر تیمور از خرابی و درهم ریختگی تنگ داشت. همینکه به بل خرابی میرسید حاکم محل را فرمان میداد آنرا بسازد. کاروانسراهای قدیم با مر او تعمیر میشد خانه های تازه بنا میگشت. تمام جاده ها در زمستان باز میماند. در طول جاده ها پاسگاه و مأمورین می گماشت. افسران مأمور امنیت جاده ها مسئول عبور و مرور کاروان ها بودند علاوه باید برای چاپار اسب تهیه کنند. این کاروانان پول نقره ای بابت امنیت راه می پرداختند.

کلاویجوسفیر اسپانی در باره راه خراسان بشرح زیر اطلاعاتی داده است :

« مسافری در عمارتهای بزرگ واقع میان راه میخوانند. در این عمارت ها هیچکس سکونت ندارد. آب از مسافت های دور بواسطه راه آب های زیرزمینی باین عمارت میآید.

جاده بسیار هموار است يك سنگ هم در آن یافت نمیشود. وقتی که مسافری باین عمارت بزرگ میرسند اسب تازه و خوراک فراوان در

اختیار آنان میگذارند. خداوندگار (تیمور) بمسافت هر يك روز راه صدتا ودویست تا اسب در این عمارت ها نگاهداشته تاچاپاومسافر یاسانی حرکت کند و پست تا سمرقند مرتب برسد .

کسانی که باید نزد تیمور بروند و یا از نزد تیمور به امر تیمور بجای دیگر بروند یا شتاب و سرهت زیاد شب و روز بر پشت این اسبان چاپاری راه می پیمایند . تیمور در صحراهای بی آب و علف و جاهائی که غیر مسکون است از این عمارت بزرگ ساخته و اسبان بسیار نگاهداشته و از ده های دور و نزدیک بآنجا ها خواربار میبرند . مردانی که این اسبانرا نگاهداری میکنند به « آنکوس » مشهورند

هینکه سفیران میرسند این اشخاص اسبان آنها را میگیرند و نشان را بر میدارند و روی اسبهای تازه نفس میگذارند و یکی دو آنکوس برای مواظبت اسبها با سفیر حرکت می کند . این ها از پست خانه بعدی بسر جای خود باز میگردند .

اگر آسبی در میان راه وا بماند هر اسب دیگری را که در راه ببینند بجای آن اسب می گیرند . رسم چنان است که بزرگانان اشراف و حتی سفیران اسب خود را بجای اسب و امانده بأمور تیمور بدهند تا هر چه زودتر وی بخدمت امیر برسد . حکم تیمور آست که اگر کسی از این دستور سرپیچید سرش بر باد برود .

اسب زن و فرزند و اعضای لشکری و کشوری تیمور نیز باید در آن قبیل مواقع بأمور مخصوص تیمور وا گذار شود .

نه فقط در سراسر راه اسبان چاپارخانه آماده بود بلکه قصدهایی نیز بأموریت داشتند که اخبار هر استان را هر چه زودتر بسمرقند برسانند . خداوندگار از کسی که پنجاه فرسخ در شب و روز راه طی کند و دو اسب را زیر پای خود بکشد بیشتر خوشش میآید تا آنکس که مسافت مزبور را سه روزه به پیماید . هینکه خداوندگار ملاحظه کرد که مسافت فرسخ ها در امپراتوری جدید وی بسیار طولانی میباشد لذا دستورها در فرسخ را دو قسمت کنند و سر هر قسمتی دو ستون کوچک بگذارند . به زاغ تیهی خویش حکم کرد که هر روزی دو زده یا دست که ده فرسخ از این

فرسخ ها را در موقع مسافرت به پیمایند . (۱) هر يك از این فرسخ ها برابر دو فرسخ اسپانیا (کاستیل) میباشد .
واقعا تا کسی بچشم خود نه بیند نمیتواند باور کند که مأمورین تیمورچنان مسافت طولی را در مدت یکروز می پیمایند . اینان گاهی در یکشبانه روز پانزده یا بیست فرسخ راه می پیمایند . و همینکه اسپان آنها از پا در میآیند آن اسپانرا میکشند و گوشتشان را میفروشند . و من در میان راه لاشه بسیاری از اسپانرا دیدم که زیر پای سوارکاران جان داده بودند .

کلاویجو میگوید در بعضی از پست خانه ها هنگام تابستان سقا خانه هائی است که در آن آب یخ ریخته اند و کوزه های برنجی پراز آب بایخ برای مسافران آماده ساخته اند . قاصدان از بالا و پایین در حرکت بودند و برای تیمور خبر میبردند . اخبار مربوط بامور مرزی سرداران ماوراء مرز و عملیات داروغه ها و امثال آنان مرتب به تیمور میرسید . در هر استان و در هر شهر بزرگ خارج امپراتوری تیمور مأمورین سری آنچه را که میدیدند معرمانه به تیمور مینوشتند که مثلا چه کاروانهائی در راه است و چه عملیاتی انجام می یابد . گزارش این افسران کاملا مطابق واقع بود و اگر کسی گزارش خلاف میداد فوری کشته میشد .

دستگاه خبرگزاری تیمور بسیار مرتب و سریع بوده و شاید تا موقع اختراع راه آهن چنان دستگاه سریعی وجود نداشته است .

راجع باموال و املاک نیز تیمور تصمیم قاطع گرفته بود . سپاهیان وی از خزانه حقوق میگرفتند و اجازه نداشتند از مردم مالیات و بواج بستانند . هیچ سربازی حق نداشت بدون اجازه وارد خانه مردم بشود .

۱ - قریب پنجاه تا هفتاد و دو میل . مقصود کلاویجو از زاغ تی ها همان چغای منول است . این مطالب مربوط براه های پستی بطور اختصار از داستان مسافرت روی دو کوزالاس کلاویجو بدربار تیمور در سمرقند سال ۱۴۰۳ - ۱۴۰۲ میلادی اقتباس شده است . و از نشریه های انجمن ها کلویت است . ظاهرا همین مطالب منبع شایعاتی شده که باره از مورخین عمومی در تواریخ خود نوشته اند تیمور باشراف کشور خویش حکم داده بود که هر کدام روزی شصت میل سواره راه به پیمایند . مؤلف

اراضی بایر و اراضی بی صاحب متعلق بدولت میشد. هر زارعی که زمین بایری را میکاشت و آب میداد و هر شخصی که در زمین بایر بنائی میساخت مالك آن میگشت سال اول اصلا مالیات نمیداد سال دوم هر چه میخواست میداد و سال سوم مالیات معمول را میدادند.

مالیات پس از برداشت محصول دریافت میشد. نرخ معمول یکسوم محصول به جنس یا بقیعت با پول نقره بود. محصولات دیسی کمتر و محصولاتنی که با آب قنات و غیره بدست میآمد بیشتر مالیات می پرداخت کشاورزان هم برای استفاده از آب انبارهای بزرگ مالیاتی میدادند. بازرگانانی که وارد کشور میشدند علاوه بر باج راه برای کالاهای وارده نیز مالیات میدادند. این مالیات یا گمرک در آمد بسیار خوبی می شد. زیرا در آن ایام کاروانهای عازم اروپا از راه مصر میرفتند. چون مسالیک (۱) (سلاطین) مصر با مسیحیان دشمن خوئی بودند و آنچه به آنان تعلق داشت ضبط میکردند.

کاروانهای تجارتنی مغرب از راه شمالی دشت کوئی و شهر آلبالیق بمرقند میرفت و از آنجا بسلاطینه و تبریز و دریای سیاه و استانبول میرسید. این جاده را راه بزرگ خراسان مینامیدند. جاده خراسان شعبه هائی هم داشت که از طرف شمال باورگان و با از طریق دریای خزر بجنوا و مرزهای روسیه میرسید. راه سوم راه ایران بود که از طرف جنوب تا بنادر هند میرفت.

در آن ایام تجارت از راه دریا چندان معمول نبود. گاهگاهی عرب ها از اطراف هند تا شبه جزیره طلائئی آمد و شد میکردند. و کشتیهای ختای و چین تا کرانه بنگال میرسیدند. اما این آمد و شد ها دائمی نبود فقط بازرگانان معمول و صاحبان کشتی پاره اوقات باین نواحی رفت و آمد داشتند. در مقابل کشتیرانی روی رودخانه ها بسیار اتفاق میافتاد و کشتی ها روی دجله و فرات و از آنطرف از رود جیحون تا ورگانج و سیحون در سرتاسر کرانه های هند و تا کنار دریا در حرکت بودند. در آنوقت تیمور در راه میهم بطرف هند گشوده بود. یکی از

۱- کلمه عربی مسالیک جمع مسلوک بمعنی زدرخیزد می باشد و چون این دسته از فرمانروایان از زرد خریدان خاندان ایوبی بودند و بعداً به فرمانروائی رسیده لذا آنها را بهمان عنوان سابق مسلوک و مسالیک میخواندند مترجم

طریق کابل و گردنه خیبر و دیگر از قندهار و صحراهای خشکی که برود سیحون متصل می شد. تیمور بایک لشکر کشی پادشاه سیستان را مطیع خود ساخت. و این همان پادشاهی است که تیمور در خدمت او بود و در راه خدمتگزاری او تمام عمر لنگ شد.

تیمور در یک لشکر کشی دیگر از کویر ایران گذشته از شیراز تا بنادر جنوب رفت. از همین بنادر کشتی ها تا بغداد و از طرف دیگر تا دهانه سیحون آمد و شد داشتند.

تیمور از طرف مغرب قلاع ترکمن های قره قونیلو و شهر مرمری موصل را مسخر کرد. و باین طریق مواضع مستعکم واقع در درجه علیا را بتصرف در آورد و از آن نقاط تا شهر سمرقند هزار و پانصد میل راه بود. با این ترتیب مهمترین انبار بازرگانی آن روز یعنی شهر تبریز بدست تیمور افتاد. این شهر در آن موقع بیش از یک میلیون نفوس داشت. و کاروان های جاده خراسان از طریق شمال و جنوب از تبریز می گذشتند. تیمور تنها از شهر تبریز درآمدی داشت که از تمام درآمد پادشاه فرانسه افزون تر میشد. (۱)

ظاهراً مردم تبریز مالیات سرانه نمی پرداختند ولی شورای شهر سالانه مبلغی بداروغه تیمور می پرداخت. و مادام که این باج پرداخت میشد کسی متعرض تبریز نمی گشت. حکومت تیمور برای بازرگانان نعمت بزرگی بود زیرا کاروانهای آنان در کمال آسایش تحت نظر مأمورین امنیه تیمور مدت پنج ماه در کوه و بیابان راه می پیودند و فقط حقوق گمرکی می پرداختند.

تیمور برای خرده مالکان و دهقانان نیز وجود مفیدی بود چه که آنان را از تعدی اشراف و مالکان عمده راحت ساخته بود. تیمور در این قسمت خیلی دقت داشت. چون مردم مغرب را باقی نمیگذارد و

۱ - تمام مدارک موجود گواه است بر اینکه تبریز آنروز بزرگترین شهر دنیا بوده است. و فقط چین و شهرهای آن از تبریز بزرگتر بوده است. اگر چه سمرقند و دمشق و بغداد از تبریز کوچکتر بود اما عمارات و اماکن همومی آن سه شهر بیش از تبریز شهرت داشت. و در مراحل شهرهای اخیر در او اخر قرن چهارده میلادی از دم و و نیس از حیث وسعت و عظمت مهمتر بوده است
مؤلف

می دانست که کشور ویران باعث تهی شدن خزانه میگردد. و اگر خزانه تهی باشد سپاه جمع نمیشود. و اگر سپاه نباشد مملکت نخواهد بود. هر جا که محتاج آب بود بهکم تیمور آب میآوردند و زمین را زراعت میکردند. اگر در موقع لشکرکشی بقله احتیاج داشت از عین محصول برداشت میکرد. و البته دهقانان از این وضع زحمت میدیدند.

تیمور با ناتوانان و ضعیفان سخت گیر بود. در آن زمان در همه شهرها گدا فراوان شده بود. اینان لقمه نان و تیکه گوشت یا خوراک به طور بخشش از مردم میگرفتند و در خانه میگذازدند و مجدد بکوچه بر کشته فریاد یا حق یا کریم را بلندتر میکردند. کشکول های خود را موقع شام و ناهار سر راه مردم با رحم نگاه میداشتند. درویشان و حقه بازان کوران مردمان پیس و قاچاق همه باهم گدائی میکردند. این عمل در آن اوقات عادت مسلمانان بود و سر بازان تیمور بی جهت آن ها را می کشتند.

تیمور با موفقیت بیشتر دزدان و راهزنان را برانداخت. هر قاضی شهر و هر رئیس امنیه راه مسئول هر نوع دزدی بود. و هر چه دزدی می شد قاضی و رئیس امنیه خواه ناخواه تاوان آنرا میداد.

مجموعه قوانین تیموری در اراده شخصی وی محدود نیستند. مقررات تیموری در خارج امپراتوری او چیزهای تازه ای بنظر میآمد که تا کنون هم مانند آن وضع و اجراء نشده است. هر جا که شورش بر میخواست تیمور شخصاً بدانجا می شافت و آن شورش را میخوابانید و اتفاقاً این نوع شورش ها بسیار واقع میشد. سپاهین تیمور بواسطه نیرو و اراده آهنین وی بیک ارتش منظم تبدیل یافته بود و مانند ماشین باطاعت فرماندهان مجرب و کشورگشائی عادت داشت.

آری همین سپاهین مدیه افتخار و غرور تیمور بود و بهین جهت تصمیم گرفت سراسر آسیا را مسخر خود سازد.

فصل بیست و یکم

بر پشت زین

تیمور در سالهای اخیر بخوبی معنای این مثل را درك کرده بود:
«کسی که با برکاب نهاد باید پشت زین بنشیند.»

از آنجهت کمتر در سرفند و یا شکار گاه پیدا میشد. نخستین ملکه
وی سارای خانم با جلال و عظمت میزیت، کنیزان سیاه دنبال وی راه
میآفتادند کنیزان سفید تاج جواهر نشان پر دار او را از دو طرف نگاه
میداشتند. بنحاطر او کاخ کاشی کاری آبی رنگ تازه ای بناگشت. این
کاخ با نقش و نظارت معماران ایرانی ساخته میشد. تیمور گاهگاهی به
سرفند میآمد تا سری به بنایی بزند و معماران و بناها را بیشتر بکار
وا دارد و یا برای اینکه سفرای چین دهند و بغداد را پذیرد و یا سلام
و تعظیم نوه های خود توجه کند و یا جشنی بگیرد و دوباره بازگردد.
تیمور معمولاً در سفرها دو دستگاہ چادر مخصوص خود داشت. در
يك چادر میخوابید و چادر دیگر را پیش خانه جلو جلو میبرد. از آنرو
بهر منزلی که میرسید پیشاپیش سرا پرده وی حاضر بود. قالیچه ها
فرش شده بود پرده ها روی میله های نی با طناب ابریشم آویخته و
سایه بان ها برای جلوگیری از گرمای آفتاب آماده بود. دوازده هزار
مرد جنگجو بنام کولچی در اطراف چادر وی کشیک میدادند

این افسران از میان بهادران یعنی مردان دلیر و نیرومند انتخاب
می شدند. آنان را ابتداء آزمایش میکردند و سپس بخدمت میگماشتند
و همیشه پاداش های نيك بآنان میدادند

تیمور میگفت سرباز کاردان نباید از درجه و حقوق محروم بماند
این سربازان سعادت دائمی خود را برای يك احترام موقت فدا کرده اند
و مستحق همه نوع تقدیر می باشند.